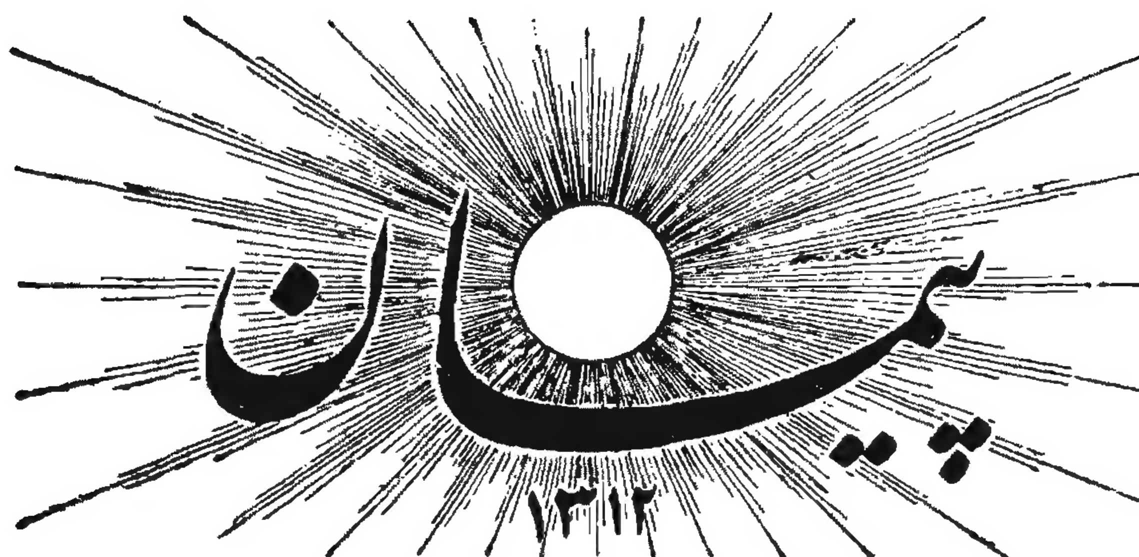

پیمان
پیمان سال سوم
شماره یکم

خدا باماست



شماره یکم دی ماه ۱۳۱٤ سال سوم

دارنده

کسروی تبریزی

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

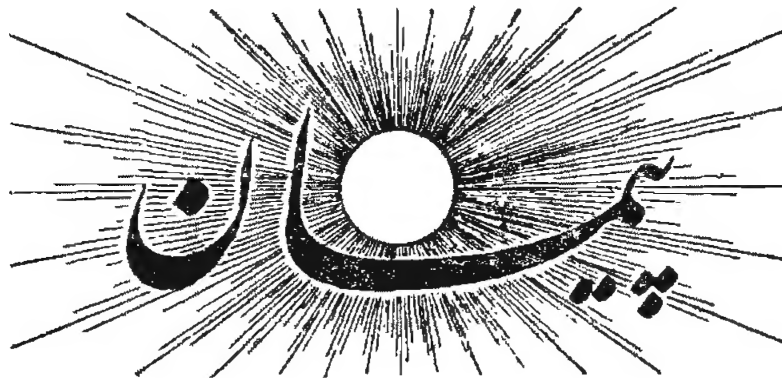
شرکت (مطبعهٔ طاوع) طهران

فهرست آنچه چاپ شده

آغاز سال سوم	آقای کسروی	صفحه ۱
من و پیمان (شعر)	« هدایی	« ۲
ما چه می گوییم ؟	« کسروی	« ٤
راه رستگاری	« «	« ۹
از خوانندگان پیمان	« هاشمی	« ۱۳
نادانیها	پیمان	« ۱۵
حکمت وفلسفه اصطلاحی	آقای خجت	« ۲۵
نکوخوییها	پیمان	« ۳۱
چند سخنی از دفتر	«	« ٤۲
یادداشت های تاریخی	خان بهادر	« ٤٤
گزارش شرق وغرب		« ۵۵
تاریخ پانصد ساله آذربایجان (کتاب)		



خدا با ماست



سال سوم　　　بهمن ماه ۱۳۱٤　　　شماره یکم

خدایا بنام تو ودر زینهار تو

سال سوم پیمان را آغاز می کنیم واز خدای آفریدگار یاری می طلبیم .

سال دوم دوره کشاکش وسختی بود . امسال راامیدواریم‌دوره گشایش و فیروزبختی خواهد بود . درآنسال باهمه سختیها دست خدا رادرکار خود نمایان دیدیم واینك درآغاز امسال دلهای پاك راباخود همراه می یابیم . سپاسها برتو ای آفریدگار جهان .

ما سرنامه نگاری نداریم وکسی ازما این چشم رانداشته باشد . ما برآن میکوشیم دراین هنگام سرگردانی جهان راه رستگاری بروی شرقیان باز نماییم و این مهنامه درفش ماست . کسی پیمان را جز باین چشم نبیند وجز باین‌نام یاری‌نکند .

کسروی تبریزی

(من و پیمان)

خرسندیم سال سوم پیمان را باشعر های ساده وشیوایی که بنام گواهی پاکدلانه سروده شده آغاز نماییم . خدایت مزد دهاد ای مرد پاکدل زبانت گویا باد

ای نامهٔ نامی سه ساله — وی راه نمای عیسوی دم

ای دامن تو زهر بدی پاك — همچون دامان پاك مریم

تا این رمه را مگر کنی گرد — با یاری حق گشای پرچم

زانبوهی دشمنان میندیش — وز گفت سبک سران مخور غم

تا داغ نهی تو بر جبینشان — بر خیز بکف بگیر میسم

پیمان شکنان نیند انسان

از بدعهدان مشو هراسان

ای نامه پر زپند و اندرز — میمان بجهان تو جاودانه

مهراس زهر صدای بی جا — مندیش زگفت خودسرانه

خوش باش که گفت احمدی را — با مال نمی کند فسانه

گفتار ترا خرد پذیراست — سرهاست ترا بر آستانه

ای باز بگوش و ساز ویران — از زاغ پلید آشیانه

تا آنکه بهم دو شعر بافد

از دانش و از سخن نلافد

با تست خدا زکس میندیش — تاسود برند از تو مردم

میکوش که خوی نابکاری — از کوشش تو همی شود گم
تا باغ تهی نمائی از زاغ — ای بلبل آی در ترنم
از پشه نمی هراسد عنقا — کی شیر گریزد از تهاجم
افسرده مشو که بوده و هست — افشردن نیش خوی کژدم

با گفت تو هر کسی ستیزد
افتد چو نانکه بر نخیزد

بر خیز و بازوی توانا — با یاری ذات پاك داور
از کاخ دروغ بر فکن پی — درهم شکن این بتان سراسر
بیهوده سرایرا زبان بر — با گفت درست این زبان بر
تخم سخن درست می باش — تا رادی و راستی دهد بر
بر ملك سخن تو پاسبان باش — تا دم نزند دگر فسونگر

بر جسم سخن کنون توئی جان
زیبد اگرش شوی نگهبان

پروانهٔ کفر اگر تواند — خاموش نمود شمع ایمان
عفریت اگر توان ظفر یافت — بر خاتم شاهی سلیمان
خفاش اگر توان بپوشد — با پر رخ این خور فروزان
گر بانك عویل باز دارد — از گردش و سیر ماه تابان
از گفتهٔ بی خرد توان گفت — لغزد از راه پای (پیمان)

سدی که شد از حدید بسته
با مشت نمی شود شکسته

(ابوتراب هدائی مدیر دبستان شاهپور خرمرود)



ماچه می گوییم ؟ ...

شرق پریشان گردیده رونق خود را از دست داده ودر این هنگام بود که باغرب روبرو گردید. از یکسوی افسردگی وپریشانی شرق واز سوی دیگر بیرون دلفریب غرب شرقیان را چنان تکان داد که خود داری نتوانسته بیدرنك روسوی اروپا پیگیری آوردند .

ولی ما این را روا نمی‌شماریم . مامی گوییم : غرب گرچه ابزارهای شگفت پدید آورده و در این باره هنر بی اندازه نموده ولی راه رستگاری را از دست هشته . شرق را نمی شاید در این گمراهی پیرو او باشد .

ما از غرب دانش و هنر را فرا می گیریم . ولی هرگز نبایـد در آیین زندگانی ودرقانونها و اینگونه چیزها پیاورا گیریم .

این نه زیبنده است شرق گمراهی از غرب فرا گیرد . شرق می‌باید غرب را از گمراهی رها گرداند ! اینخاك همواره میهن راهنمایان بزرك بوده .

شرقیان باید تکانهایی بخود دهند . ولی چه نیاز که روسوی اروپاپی گردانند ؟ ! چرا جنبشی نکنند که مایه رستگاری جهان گردد واین نام نیك برای شرق جاویدان بماند ؟ !

اینست آنچه ما میخواهیم . اینست راهی که پیش گرفته‌ایم وخدا را راهنمای خود می‌شناسیم .

می پرسند : راه پیشرفت چیست ؟ ..

می گوییم : همیشه در جهان چون راه خدایی آغاز شد پیش از

همه پاکدلان وخردمندان بدان می گرایند واین گرایش گواه راستی آن‌خواهد بود. دیگران باید پیروی ازاینان کنند وبدان‌راه‌بر گردند.

خـدا آدمیان را از یك گـل سرشته ولی در خردمندی و پاکدلی پایه‌ها قرار داده .خردمندان وپاکدلان جدایند .اینان‌همواره راست از دروغ باز شناسند و کوشش در راه راست دریـغ ندارند و همانا بادست اینانست که راه رستـگاری بروی جهانیان بازمی گردد.

اینست که‌چنان‌راهی بایدازناتوانی آغاز کنند تادرگام نخست تنها پاکدلان گردنفراز بسوی‌آن گـرایند و با کوششهای خود وبه دستیاری جایگاه وآبرو که‌نزد مردم دارند مایه‌پیشرفت آن باشند.ولی اگر راهی با نیرومندی آغاز نمود پیش‌از همه چاپلوسان و دورویان بدان می گرایند و اینان که خودشان کوششی نکـنند از بدنامی و بی آبرویی‌مایه رمیدن‌مردم‌نیز میگردند . بویژه‌پاکدلان و گردنفرازان که هیچگـاه با اینان بیکراه در نمی آیند .

امروز جهان سراسر گمراهی سراسر تباهی است . این شرق که نادانیهای هزار ساله را رویهم انباشته و زبان نکوهش جهانیان را بروی‌خود باز کرده. اینجا میهن پیغمبران و راهنمایان میباشـد ولی امروز کار دین بانجـا رسیده که کسان بافهم و آبرومند ازآن عار دارند واز دینداری بیزاری می‌جویند . اسلام که دین بت شکنش نام میدادند امروز در هر دهکدهٔ آن یك‌بتخانه برپاست .

این دین چون برخاست چراغ رستـگاری برای اسیا گردید . ولی امروز نادانیهای کهن یونان وهند وایران درآن گردآمده و صد نادانی دیگر برآنها افزوده . شما از ایرانیان بپرسید : «رشته‌کارهای جهان دست کیست ؟ . . » تاببینید چه پاسخی خواهندداد وچه‌نامهایی را خواهند شمرد !

دین که بنیاد آن سبکباری و پیراستگی از پندار هاست امروز صدها پندار های فرومایه مغزهای مسلمانان را فرا گرفته . اینان بد و مسیحیان بدتر وجهودان وزردشتیان دیگر بدتر .

من هرگاه که توریت یا انجیل را دیده آن افسانهای بی سر و بن را یاد می آورم ویا نام مهر وناهید را می شنوم ویا چشمم بان بتکده های مسلمانان می افتد برتباهی کار دینداران افسوسها میخورم ! آیا برای این بیخردیها بوده که خدا رهنمایان برانگیخته ؟ ! ..

از آنسوی غرب آیین مردمی را لکدمال نموده و آدمیان را بسوی درندگی میراند وباآن هیاهو وشکوهی که پیش می آید بزودی شرق را همرنك خود خواهد ساخت . هر شهری را که فرا گرفت در اندك زمانی سامان زندگی را بهم زده دسته دسته مردم را دچار بیچیزی وتیره روزی میسازد ریشه آسایش وشادمانی را می خشکاند بنیاد سوداگری وبازرگانی را برمی اندازد رشته خاندانهارا ازهم می گسلد شرم و آزرم را گریزان می سازد . باقانونهای بیخردانه دست وپای مردم را می بندد . ایواه ازاین بتیاره ! .

اینست حال زمان . آیا درچنین هنگامی خدا جهان را سرخود می گزارد ؟ ! آیا یکراه رهایی بروی مردم باز نمیکند ؟ . مگر خدا رفتار خودرا عوض کرده ؟! چرا نمی اندیشید ؟! مگر جهان بااین حال پیش خواهد رفت ؟!

جهانیان را بدین نوین نیازی نیست . دین نه چیزیست که کهنه ونو گردد . دین « خدای یگانه را شناختن وجزاو کسی را نپرستیدن وبدانسان که خواست اوست زندگی بسر بردن » می باشد . چنین چیزی چگونه کهنه ونو گردد ؟! آن دین کهنی که همه پیغمبران بر سر آن

ایستاده اند واینك نامه درست آخرین ایشان در دست ماست امروزهم آن خواهد بود . ولی باید آنرا باصل خود بر گردانید.باید پروای کسی وچیزی را نکرده همه کیشهای پراکنده را لکد مال نمود . باید دلیری کرد و هزاران کتابها را آتش زد . باید جهان را از یکرشته بیخردیهاوفرومایکیها که بنام دین یا کیش هویدا کردید آسوده گردانید

چهارصد ملیون مسلمانان گیتی قرآن میانه ما و ایشانست . با ترسایان وجهودان ودیگران نیز خردرا داور میسازیم . امروزروزی نیست که بتوان مغزرا بانادانیهای چند هزار ساله برآ کند ونام آن را دین نهاد. امروز نمیتوان باانديشه های بیخردانه سازش نمود .

در باره آیین زندگی ونکوخویی نیز مرا سخن نوینی نیست: جهان ازآن همکیست باید دست بهم داد و توانا و ناتوان با یکدیگر زندگی کرد. باید دست ستمکاران وآزمندان را برتافت . بایدراستی و درستی ونیکوکاری راشیوه خودساخته نه تنهادرپی آسایش خود بلکه در پی آسایش همگی بود . باید آزاده زیست و گردن ببندگی وزبونی ننهاد.

اینست آیینی که از روز نخست بوده وامروز هم خواهد بود . ولی اروپا باآیروپلانها واتومبیلها ورادیوها وسینماها وروزنامهاورمان های خود براین آیین هجوم آورده بنیاد آن را کندن میخواهد که باید غیرت نمود وآن را نگهداری کرد .

داستان اروپا معمای بس دشواریست . این بیرون آراسته دلفریب وشکفت کاریهای چشم خیره کن ولافهای جهانگیر وآن درون تباه و گرفتاریهای چاره ناپذیراو. چنین داستانی درجهان روی نداده بوده.

همان بیرون دلفریب او شرقیان را چنان تکان داد که سر از پا نشناختند وخرد و گردنفرازی وهمه چیزرا زیر پا لکد مال نمودند . آن شنیدید مردی از ایران همگی ایرانیان را از درون وبیرون واز تن وجان فرنگی میخواست ؟! آن شنیدید همه نویسندگان ومولفان

شرق را پس از آنهمه سرفرازیهای تاریخی بتمدن نپذیرفته تنها غرب را «دنیای متمدن» می نامیدند ؟! آن شنیدید ملای گردنشکسته‌ای نماز های پنجگـانه را نوعی از ورزش معنی‌میکرد ؟! آن شنیدید کسانی در مصر برای برداشتن حرمت ربا می کوشیدند ؟!

از اینگونه سبکیها که روی داده اگر بشماریم کتاب جداگانه خواهد بود ! اینها همه از فریب خوردن و دست و پا گم کردن بود . اروپا نیکی‌هایی را دارد ولی نه‌این چیزها که این نادانان می پنداشتند. اینان شرق را زبون غرب میخواستند وخدا آنرا نخواست .

اینست راهیکه ما پیش گرفته ایم واین یاری خداخواهد بود که همواره دست ماراگیرد . اینست راهی که ما بیاری خدا پیش گرفته ایم وهمواره امیدواریم پاکدلان و خردمندان با ما همراه خواهند بود . دو باره می گوییم : در اینهنگام است که اندازه پاکـدلی هر کس پدیدار شود . سخنی که بنام خدا و بسود جهان گفته میشود و کینه و آرزویی در میان نیست چرا هر کسی بیاری آن برنخیزد. مابرستکاری جهانیان و بسرفرازی شرقیان میکوشیم و همیشه چشم داریم مردان سرفراز از شرق وغرب دست بسوی ما دراز دارند .

از آنسوی روزگار هر زمان دلیل دیـگری بردرستی گفتار های ما پدید خواهدآورد . این راه سرگشتگی که امروز جهان زیر پا دارد بجـایی نخواهد رسید و دیر یازود هر کس خستوان خواهـد بود که باید ازآن راه بازگشت و یك شاهراه رستکاری بدست آورد . تاپیش از چندسال اروپاییان همه لاف برتری میزدند و گـزافه از پیشرفت می‌سرودند. ولی کم کم این آغاز شده که کسانی بکمراهی غرب خستوان باشند . هر زمان بر شماره این کسان خواهـد افزود و این‌جهه دیکری برفیروزی‌وپیشرفت‌ماخواهد بود **کسروی‌تبریزی**

راه رستگاری

درشمار های پارسال گفتارها درباره دین نوشته گفتیم : « دین سهکباریست » « آنچه راکه خرد نپذیرد دین از آن بیزاراست » « آن پندار های بیسروبن که امروز میانه مردمان میباشد بی دینی است نه دین » . درشمار های امسال گفتار های پیاپی نگاشته دین را درست روشن خواهیم ساخت .

کسانی می پندارند دین ازجهان برافتاده. آنچه مامیدانیم دین ازاین پس رواج بیشتر خواهد داشت . کیش های پراکنده که از جهان برمی افتد این خود راه خداییست که راه رواج دین پاك وهموار باشد .

آدمیان را ازخدا شناسی گریزی نیست

این درنهاد آدمیست که چون زمان کودکی را بپایان رساند وبسال هوش و دریافت رسید می اندیشد : اینجهان چیست و که آنرا پدید آورده ؟ . نیز درباره خویشتن بجستجو می پردازد . اگر کودکی را به بیابانی رهاسازند و درآنجا تنها بزرك شود بیگمان او نیز از این اندیشه برکنار نخواهد بود .

این خود یکی از فرقهای آدمیان با چهار پایان میباشد . اگر راهروی بر سر راه خود بباغ آراسته ای درآید پیش از همه خواهد اندیشید آن راکه ساخته و تا چیز هایی را در نیابد آسوده نخواهد نشست . ولی اسب یاخری که اوسوار بوده هرگزچنان اندیشه نخواهد پرداخت وهمینکه با بباغ گزاشت سرگرم چریدن خواهد بود .

آیا این شدنیست که کسی جهانی بدین آراستگی را ببیند و اینهمه شگفتی هارا درو تماشا نماید ولی در جستجوی آفریدگار نباشد ؟ ؟ .

بیخردانی در شرق هیاهوی « علوم اروپا » را شنیده و نامهای

داروین و باختر و بونهارد شاو و نتچه بکوششان خورده می پندارند ایشان راز آفرینش را دریافته اند و نیازی بخدا باز نگزارده اند. ولی این پندار پاك بیجاست. نتچه و مانندگان او جز دیوانگان خیره سری نبودند و گفته‌های آنان را اگر نمودی هست همانا در برابر زور گوییها و نادانیهای کشیشانست. اما داروین اگرچه پاره گفته‌های او درخور پذیرفتن است ولی آن گفته‌ها هرگز ما را بی‌نیاز از آفریدگار نمی سازد.

آری در اروپا کسانی خود را «مادی» یا «طبیعی» میخوانند و آنان خدا را نمی پذیرند. ولی این مثل در باره ایشان بجاست: «هر که از خراج شاه بگریزد بارکش غول بیابان شود». زیرا آنان بجای آنکه بخداخستو باشند بیکرشته افسانهای دور و درازی میپردازند.

ما خرسندیم پیمان باروپا راه یافته و پاره انجمنهای بیدین نیز فرستاده می شود و همیشه چشم براهیم که پاسخ ما را چه خواهند داد؟!

ولی همواره گرفتار پندارهای بیجا می‌گردند وبار خود را سنگین می سازند.

چنانکه در سرشت آدمیست که بی‌خداشناسی برود تو گوئی این هم در سرشت اوست که همواره فریب پندار هـای بیجا را خورده خود را گرفتار و سنگین بار گرداند ـ در این باره تاریخ بهترین گواهی را دارد. یونانیان با آنهمه پیشرفت در فهم و دانش بخدایان بیشماری گرویده خود را دچار صد سختی گردانیده بودند. پیاپی بایستی قربانی گزارند. در هر کاری دستور از ایشان خواهند. دختران را در پرستشگاهها زنده بگور سازند. همیشه از کینه و رشك خدایان در ترس بوده دلهاشان لرزان باشد. ایرانیان هر روز بایستی بنیایش

خدای دیگری پردازند و صد لابه و فروتنی در برابر تیر و شهریور نمایند. آتش را پرستیده برای نگاهداری آن خانها بنیاد نهند. آب دریا را پرستیده از کشتی رانی خود داری کنند. هندویان مار را پرستیده از کوبیدن سر آن دست از میداشتند وسالانه هزاران کسانرا فدای این نادانی میساختند. در مصر گاوی را با نشانه هایی خدا گرفته می پرستیدند و چون می مرد مدتها برای پیدا کردن جانشین آن تلاش بکار می بردند. بیخردیهاکه از مردمان باستان در این زمینه سرزده بیشمار است. ایشان جهان را یک دستگاه ندانسته برای هر رشته کارهایی خدای جداگانه می انگاشتند و آن خدایان را از جنس خود شمرده از آنها مهر و کینه وخشم وهوس ورشك چشم می داشتند. پیکرههایی را که بادست خود از سنك یافلز می ساختند در برابر آنها بزمین میافتادند وچه بساکه دختران بیگناه را در برابر آنها سر می بریدند.

خدا پیغمبران بر می انگیزد که مردمان را بخدای یگانه راه نمایند واز پندار ها سبکبار گردانند.

در نتیجه همان گمراهیهای مردمانست که خدا کسانی را از میان ایشان بر گزیده وآنان را برای راهنمایی برمی انگیزد تا جهانیان را از گمراهی رها سازند واز بار پندار سبك گردانند. نخستین کار هر پیغمبر است که ریشه پندارها را براندازد: این جهان باهمه بیکرانی یکدستگاه بیش نیست وآن را خدای یگانه آفریده. این خدایان که شما پنداشته اید همه بیپاست. همه را دور بریزید وآسوده بکار زندگانی پردازید. خدای یگانه را نیز بیش از این نمی توانید دریافت که دانا و توانا و بی نیاز و جاویدانست. بیهوده باندیشه برنخیزید وخودرا فرسوده نسازید. خدا شما را آفریده وخرد بشما بخشیده تاهمدست یکدیگر آسوده زیست کنید. ازشما جز نیکی ومهربانی بایکدیگر خواسته نیست. جهانرا

از آن همه بدانید. از بینوایان و ناتوانان و افتادگان دست گیرید. ستمگران را دست برتابید. آسوده وخرسند زندگی بسر دهید.

بهترین راه دریافت خدا سنجش سامان اینجهانست.

کسانیکه شك در دل های خود دارند واز دریافت خـدا در می‌مانند بهتر است که درکارهای جهان اندیشه بکار برده سامانی (نظم) را که درآن بکار رفته تماشا کنند. «علوم طبیعی» هرچه پیشرفت کنند از یکسوی بربزرگی جهان می‌افـزاید و از سوی دیگر سامان و آراستـگی آن را بهتر نشان میدهد. جهان بیکرانی که خرداز دریافت بزرگیش درمی ماندهر چیزی درآن جای خود درادارد. آیا اینها بخودی خود بوده؟!...

ما در زندگانی خاندانی خودمان بهرسو برمی گردیم دست خدارا درآن می بینیم. از چیست که همیشه ودر هر سر زمینی شماره زنان بامردان یکسانست؟! چرا این نشده که گاهی زنان چنـد برابر مردان باشند وهنـگامی مردان چندین برابرزنان گردند؟!

از چیست همهٔ اندامهای جفت ما از چشم و گوش وابرو ودست ویا درست ماندهٔ یکدیگرند وتفاوتی باهم ندارند؟.

از چیست که بچه در شکم مادر هر ماده‌ای را که برای درست شدن تن و اندام خود در بایست دارد مادر وبار خوراکی را خواهد کرد که آن ماده را دار باشد؟!

از چیست که پیش ازانـکه بچه بجهان بیاید روزی او در پستان مادر بسیج کرده شده؟. آیا افسانه بافیهای داروین پاسخ این پرسش را نیز خواهد داد؟!

از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هائی را کهاز خوانندگان پیمان میرسد چاپ میکنیم

من هر جملهای که در پیمان میخوانم خودرا مکلف میدانم آن را فهمیده واستفاده نمایم واگر دستوری را در بر دارد بکار بندم و هرگاه که می‌بینم کسی برخلاف ان دستور رفتارمیکند سکوت توانسته از ایراد وتعرض خود داری نمی‌نمایم .

اخیراً موضوع « بنده » که ایرانیان عادت دارند بجای عبارت « من » استعمال میکنند مایه دردسر برایم گردیده ومحتاج شده‌ام با اشخاص بسیاری نزاع کنم . کسی تاآلوده یك عیبی هست زشتی انرا چنانکه هست درك نمیکند ولی چون خودرا ازعیب پاکی رسانید ان زمان است که حقیقت انرا درك می‌نماید .

خود من سالها کلمه بنده را بکار برده قبح آنرا در نمی یافتم. ولی حالا همینکه می‌بینم یکی خود را بنده میخواند حقیقتا در نظرم قیمت او کم می شود . این چه بدبختی است که گروهی کهخدا آنانرا آزاد آفریده‌و کنون بتوجه خدا کمال آزادی رادارند ابلهانهخودرا بنده میخوانند ؟ !

در زمانیکه بنده گرفتن بدترین ظام شمرده میشود و اروپائیان افتخارمیکنند کهخرید وفروش بنده‌را لغو کرده‌اند وامروزنمیتوان یك سیاه افریقائی‌را ببندگی نگاهداشت درچنین زمانی ایرانیان آزادخود را بنده نام‌می دهند . افسوس افسوس .

در زمانهای قدیم که بنده فروشی‌رسم بوده هر بنده‌ای یگانه آرزویش ازادی بود و سالها تلاش می کرد تا خودرا آزاد میکرد . مردم نیز در نجابت واحترام بنده‌را باآزاد یکی نمی گرفتند بلکها گر کسی مادرش کنیزبوداورادرحسب واصالت‌اورا‌پایینتر می گرفتند. در

عربی مثل «لو ذات سوار لطمتنی» معروف و بهترین معرف مقام زن کنیز می باشد زیرا کنیزان را اجازه نمیدادند بازو بند بدست کنند همچنین در ایران یکدسته از بزرگان و نجباءرا «آزادگان» میگفتند که هنوز کلمه «آزاده» بمعنی نجیب و با شرافت می باشد . ازاین قبیل شواهد بسیار است که در زمان های قدیم نیز بندگی عار بوده است با اینحال شما ایرانیان را بببنید که دست ازاین کلمه شوم بر نمیدارند .

این خود علامت فساد یك جماعت است که هر شخص خودش‌را بنده چاکر غلام خانزاد احقر الخلایق بخواند ولی دیگران باید اورا سرکار آقا خداوندکار قبله گاه بنامند . در اینجاست که می بینم پیمان حق بزرگی بگردن جامعه ایرانی دارد ولی افسوس که تنها است افسوس که غرضکاران تا بتوانند میخواهند این نور الهی را خاموش سازند . ولی بعقیده من باید ناامید نباشید و پژمردگی بخود دراه ندهید — هاشمی

پیمان : درهر گفتن اثر دیگری هست . چه بهتر که خوانندگان پیمان در این زمینه‌ها از یاد آوری بازنایستاده نگزارند گفته هـای ما کهنه شده فراموش گردد .

وانگاه هر کس باید در بنـد نیکی و ستودگـی برادران خود باشد . آن نادانیها که ما شمردیم در بدی آنها کسی را شك نمیتواند بود . چیزیکه هست باید گفت تامردم بفهمند وهر کس بایکی دوبار شنیدن آنها را خواهد پذیرفت . پس دریغ ازاین نباید گفت که زشتی این چیزها بهر کس یاد آورده شود واینکار کوشش یاکدلانه میباشد نه نزاع و هیچگاه ازآن رنجیده نباید بود

نادانیها

— ۱ —

بیماری گذارش

در شمار های پارسال پیمان یکرشته نادانیها را که میان ایرانیان رواج ندارد از سوگند و دشنام و خودرا بنده نامیدن و مانند اینها یادآوری کردیم و اینک در شمار های امسال یکرشته دیگر می پردازیم و در این شماره یک نادانی را که خود « بیماری » بایدش خواند و بیش از همه کسان چیز خوان و باسواد گرفتار آن هستند یادآوری می کنیم .

در قرنهای نخستین اسلام گروهی درمیان مسلمانان پدید آمدند که آنان را « باطنیان » می‌نامیدند . زیرا چنین میگفتند که هرچیزی گذشته از بیرون آشکار آن که هر کس در می یابد درون نهفته ای نیز دارد که جز ایشان دیگران آن درونهای نهفته را درنمی یابند . از جمله اینان گفته های پیغمبر اسلام وآیه های قرآن را از معنای آشکار خود بیرون برده برای هریکی معنای شگفت دیگری درست مینمودند و ازینجهت بودکه باطنیان (درونیان) نام داشتند .

اینان شومترین گروهی هستند که درتاریخ اسلام وایران پدید آمده‌اند میتوان گفت زیانی را که ایندسته بمسلمانان و ایرانیان رسانیدند بدترین زیانی بوده . راستی هم اینست که اینان مشتی‌مردم دیوانه خیره سر بیش نبودند و ازآن آسایش وآرامش که درجهان آنروز پدید آمده بود وتوده مردمان بخوش‌وخرسندی زندگی بسر میدادند اینان ناآسوده‌شده همیخواستند آن دستگاه آرامش و آسایش را بهم زنند . اینگونه بد نهادان فراوانند کهچون گروهی را آسوده و شادان دیدند در دل خود رشک برده و بر بهم‌زدن دستگاه ایشان می کوشند . اینانند که باید « بد نهاد » و « کژدم سرشت » نام داد .

داستان باطنیان دراز است و کسانیکه تاریخ خوانده اند میدانند اینان

در ایران بخونخواریها برخاستند و صدها و هزارها کسان را باخنجر و دشنه خون ریختند و زمانی رسید که در سراسر شرق نام باطنی یا فدایی دلها را بلرزه می‌انداخت بلکه شهرت ایشان بغرب نیز رسید که هنوز دردیکسیونر ها نام ایشان یاد کرده میشود . بااین همه هنگامیکه مغولان بایران رسیدند این آدم کشان بیغیرتانه خودرا بدست آنان سپردند واینزمان دانسته شد که آن آدمکشیها جز ازراه دیوانگی نبوده .

باری باطنیان نابود شدند که امروز جز دسته های اندکی از ایشان در ایران وهند باز نمانده و اینان مشتی مردم بیکاره و نادان‌میباشند وبا آن باطنیان چندان ماندگی بهم ندارند . ولی یادگار های بسیار شومی ازین گروه در جهان اسلام و ایران باز مانده که هنوز زیانهای فراوان دربردارد کیشهای پراکنده که امروز در ایران وهند ودیگر شهر های اسلامی پدیدار گردیده هریکی سهم بزرگی ازباطنیگری را دارا میباشد که ما درجای دیگری ازاین گفتگو خواهیم داشت .

در اینجا مقصودمان گفتگو از یك چیز دیگر میباشد : گفتیم باطنیان هرسخنی رابمعنای آشکار آن نگرفته معنای درونی دیگری برایش میتراشیدند واین کار را باهمهٔ آیه‌های قرآن واحکام دیگراسلام‌می‌نمودند . این شیوه تا امروز میانه ایرانیان یادگار مانده وکنون هم هزار ها بلکه ملیونها کسان اینکار را میکنند که هر سخنی را که میشنوند آنرا از معنای روشن و آشکار خود دربرده یك معنای شگفتی از پیش خود میتراشند واین شیوه که جز نشانه بیماری مغز نمیتواند بود ایشان آنرا مایه برتری فهم و دانش خودجلوه گر میسازند . آری آقای حکیم یا آقای فاضل یا آقای ادیب مگر از سنخ عامیانست که از سخنی که میشنود همان معنی را که عامیان می فهمند بفهمد . او باآن دانش وآگاهی که درسینه خود آکنده دارد باید همواره ازدیگران جدایی کند و هرگز بآن معنایی که عامیان از جمله ای می فهمند خرسندی ننماید بلکه خویشتن معنایی‌راکه‌شایسته جایگاه فضل وداش اوست پیدا کند .

ما این‌را (۱) «بیماری گزارش» نام میدهیم . راستی‌هم این کسان

---

(۱) «گزارش» بمعنی تأویل و تفسیر وتعبیر هرسه می‌آید ومقصود ما در اینجا تأویل می باشد .

مغزهاشان بیمار است . زیرا سخن که یکی از دربایست های زندگیست و ما بیشتر کار های زندگی را بدستیاری آن انجام میدهیم باید جز بمعنای آشکار آن نپردازیم وگرنه رشته کارها از هم خواهد گسیخت . مثلا اگر مردی بپسر خود گوید : « این پول‌را بگیر و گوشت بخر » و آن پسر پول‌را گرفته و در راه خوشیهای خود خرج کرده پاسخ پدر را هم چنین بدهد : « من مغز سخن شما را یافتم که میخواستید خوش باشم و فربه گردم و بر گوشت تنم بیافزایم » آیا کار پدر با چنین پسر فیلسوفی بکجا خواهد رسید ؟!

یا اگر دزدی دراداره آگاهی اقرار کند : « فلانشب درلاله‌زار دکانی را باز کردم و کالاهای گرانبهایی از آنجا بیرون آوردم و بیك مرد بزرگی فروختم » ولی سپس چون بمحکمه می‌آید درباره گفته های خود دست بدامن گزارش زده چنین گوید : « مقصودم از لاله‌زار فلان مدرسه بوده که خود لاله‌زار معارف الهیه میباشد ومن در آنجا دکان دل را باز کرده کالا های گرانبهای اخلاص و معرفت و عبودیت را بیرون آوردم و آنرا بخدا که بزرگترین بزرگانست فروختم » آیا قاضی باچنین دزد عرفان بافی چه رفتاری را پیش خواهد گرفت ؟!

اگرهمهٔ کارها ازینسان باشد جهان چه حالی پیدا خواهد کرد ؟! نه اینست که سامانها بهم خورده رشته ها ازهم خواهد گسیخت ؟! بسیاری از اینان بدبختی شان ازآنجا آغاز شده که درجوانی دچار پارهٔحوزه های درسی گردیده و یا گرفتار برخی کتابهـا شده و یکرشته کلمه هایی را از قدیم حادث واجب ممکن مجاز حقیقت معرفت وجود کون بسیط مرکب جوهر عرض کشف شهود و مانند اینها فراگرفته و از آنجا که آن کالا هـا جز در بازار سخن بافی خریداری ندارد و در سراسر عمر برای یکبار هم باشد مصرفی برای آنها پیدا نخواهند کرد از اینجهت همیشه درپی دستاویزند که میدان یافته هنری از خود نمایند و اینست که هر شعر یاوه یاهر سخن بی معنایی که بخوانی عنوانی بدست آورده بسخن بافی خواهند پرداخت . مثلا این شعر :

منم معلول بیعلت که علت کشف پیوندم ازل فرزند من باشد ابد فرزند فرزندم

ازیاوه ترین سخنهاست وچه بسا که گوینده آن دیوانه ی بیش نبوده ویا آنکه فهمیده وداسته آنرا یاوه و بیمعنی سروده باابنحال اگر شما آنرا درباره انجمن ها بخوابد خواهید دید چه معنی های دوورودرازی درمیآورند. بارها رویداده که عبارتی بغلط خوانده شده و بی معنی در آمده ولی کسانی ازایشان برای آن عبارت غلط معنا ها ازخود بافته وپافشاری کرده اند که مقصود اینست . تاسپس پرده ازروی کار برداشته‌شده وشکل درست عبارت بدست افتاده . نیز بارها رویداده که کسانی شعری یاجمله از پیش خود بافته و آنرا بنام دیگری خوانده و ایراد گرفته اند و ایشان بپاسخ گویی برخاسته برای همان عبارت یاوه بیجا یکرشته معنی ها ی بالا بلندی سروده اند تاسپس چگونگی بیرون آمده و مایه شرمساریشان گردیده .

روزی درجوانی یاد دارم کسی چنین کاری کرد وشعر بسیار بیمعنایی راکه خودش بافته بود نزد یکی‌ازآن بیمار مغزان خوانده ایرادگرفت . آقا خاموشی نتواسته چنین گفت : « آقای فلان من شما را عاقل تصور میکردم بکلمات بزرگان و اساتید قیمت باید گذاشت این بیت من نمیدانم گوینده اش کیست . ولی از خود کلام پیداست که از یکی از اساتید بزرگ صدور یافته . اگر من حالا معنای آنرا برای شما شرح بدهم از عمل خود نادم خواهید بود ؟ . . . » آقا آنقدر یاوه بافی کرد که بیا و تماشا کن و ما ناگزیرشدیم راستی را بمیان نهاده آقا را شرمنده گردانیم .

بیهوده نیست که می گوییم ایشان بیمار مغزند . ما در این دوسال که کوشش‌اززشت گوییهای‌شعرا در پیمان‌داریم ویابرپاره مؤلفان ایراد میگیریم میبینیم هرعبارت زشتی راکه از فلان گوینده یا نویسنده بگواهی می آوریم بیدرنگ پاسخ میدهند : « این شعر معنای دیگر دارد » « ازاین‌جمله مقصود چیز دیگر است » ای نادانان مگر ما ناگزیریم که از فهم و دانش و دریافت خود چشم پوشیده گفته های نازیبای دیگران‌را بزیبایی درآوریم . اگر این‌راست باشد که کسانی می نخورده دم از میخواری زده اند و نابکاری نکرده نام نابکاری روی خودگزارده‌اند این دیگر بدتر خواهد بود . کسی تاچه اندازه فرومایه و بی

ارج باشد که دزد نباشد ونام خود را بدزدی در جهان شهره گرداند .

این داستان معروفست که یکی بریزید نفرین میفرستاد . دیگری گفت : چرا نفرین برو میفرستی ؟ ! ازکجا که خدا برو نبخشیده باشد و شما در پیش خدا گناهکار نشوید ؟ ! آنکس گفت : درجاییکه خدا گناه آن خونخواری هارا بریزید ببخشد گناه این نفرین کردن راهم برمن خواهد بخشید .

در اینجا ما نیز میگوییم : در جاییکه شما درباره باده خواریها و نابکاری های آن کسان بگزارش می پردازید پس‌چرا درزمنه بدگوییهای ما گزارش را دریغ می گویید ؟ ! در جاییکه مقصود آنان از باده « باده محبت » و از میکده « میکده‌حقیقت » بوده مقصودما نیز از گدا « گدای درحقیقت » وازپست و بدنهاد « فروتن و خاکسار » می تواند بود . پس چرا بیمدالتی بکنید و گزارش ازما دریغ گویید ؟ ! بهرحال خدا مانندگان شمارا از میان ایرانیان گم گرداند که ننك جهان می باشید !

مقصود در اینجا بدگویی از شعرا و مؤلفان نیست و نمیخواهیم بآن زمینه درآییم . منظورنکوهش« گزارشگران » است . کسی تابپاره انجمنها نرود وبادسته هائی بگفتار وبیکار برنخیزد نخواهد دانست این بیماری چگونه توده های شرقی را گرفتار نموده وخردها را پست گردانیده .

امروز با همه تکانهایی که ایران خورده باز هزارها و ده هزارها کسان را میتوان پیدا کرد که این کار را پیشه خود ساخته اند و آنراهنری می پندارند . مردك بکوچکترین کاری شایستگی ندارد و از سرپرستی خاندان خود نیز سرباز میزند وهمواره در پی آنست که انجمنی باشد وچند تنی گوش فرا دارند وآقا عبارتی یاشعری راعنوان نماید وداد یاوه بافی دهد .

این بدتر که آنرا هنری می پندارند . یکی بامن چنین میگفت : شما هرعبارتی را بدست من بدهید ده جور معنی ازآن بیرون‌می‌آورم . گویا این را هم در قصص‌العلماء خوانده ام که ملا میرزا نامی را می نویسد بسیار هوشیار وزیرك بود چنانکه روزی این شعر را « الایا ایهاالساقی ادرکاسا وناولها... » برایش خوانده بدروغ گفتند : « لغزی بنام احمد می باشد » ملا میرزا هفتاد

گونه لغز از آن یك بیت در آورد .

بارها دیده میشود یك عبارت غلط و بیمعنایی را درنثر یا در نظم پیدا کرده در روزنامه ها یادر مهنامه ها عنوان‌می کنند وهر کسی گزارشهای دیگری برای آن از خود میاندیشد و یکی پیدا نمیشود بگوید : عبارت غلط است وباید آنرا دور انداخت .

یکدسته دیگر این نادانیها را با عبارتهـای عربی دارند . یك عبارتی راست یادروغ پیدا نموده چندان سخنان یاوه در پیرامون آن از خود بیرون میریزند که بیا و ببین . در این زمینه چندان نادانیها شده که اگر گفته شود خود آن یك کتاب جداگانه خواهد خواست . آن یکی عبارت «انامدینه‌العلم و علی بابها » را گرفته وشهری با چندین هزار محله و دروازه در آسمان پدید آورده و برای هر یك محله پاسبان یا خداوندی بانام و نشان یاد نموده. این یکی برخود می بالد که در بارهٔ « باء بسم الله » چندین جلد کتاب نوشته و هنوز معنی هـای این یك حرف را بپایان نرسانیده . سومـی جمله : « حب‌الوطن من‌الایمان » رادرچهار جلد تفسیر نموده . چهارمی عبارت دروغ « کنت کنزا مخفیا . . . » (۱) عنوان یك مثنوی درازی گرفته ! دریغا از نادانی ! فسوسا از دیوانگی !

اینان می‌پندارند یك عبارتی‌را هرچه بیشتر گزارش نموده وهرچه بیشتر سخنان‌بیسر وته پدید آورند دانش وهنرخودرا فزونتر نشانداده‌اند ولی‌بی‌پرده باید گفت بیخردی ودیوانگی خودرا نشان داده‌اند .

---

(۱) پیداست آنرایك فارسی زبان ساخته واینست که‌غلط ساخته . ماده خفی یخفی لازم است واز فعل لازم اسم مفعول آورده نمی‌شود . اینست‌در عربی « خفی » گفته میشود نه « مخفی » ولی در فارسی چون چندان در بند نحو وصرف عربی نبودند کلمه مخفی‌را بکار میبردند وتا کنون بکار برده میشود از اینجا آشکار است کـه عبارت‌ساختگی است و آن را فارسی زبانی ساخته گذشته از آنکه مضمون، آن سراپا نادرست است وهرگز این نشده که خدا بایکی درددل کند وتاریخچه برای‌خود باز گوید . ایکاش آنا نکه آن‌همه یاوه بافیها در پیرامون این عبارت کرده‌اند غلط آن‌را هم در می یافتند

کسانی خواهند گفت : عیب این کار چیست ؟ . . می گوییم عیب آن کجی فهمها وپستی خردها ورواج ننگین کارها از میان رفتن تفاوت نیك وبد . آیا درماندگی و بیکارگی که از قرنها شرق را فرا گرفته جز نتیجه اینگونه نادانیهاست ؟ ! آیا درهزار سال پیش شرقیان اینحال را داشتند ؟ ! آیا این همه کج فهمی وتباه اندیشی از نخست بهره شرقیان بوده ؟ !

یك نادانی چون رواج گرفت نادانیهای دیگر از آن پدید میآید و کم کم برخردها کار گر افتاده آنها را از رونق میاندازد و کار بجایی میرسد که با چشم دیدیم و هنوز فراموش نکرده‌ایم .

آنهمه کار های بیخردانه و عادتهـای نکوهیده در ایران و دیگر شهر های شرق که تاچندی پیش رواج داشت چرا مردم بدی آنهارا در نمیافتند؟! چرا زیر بار آن ننگین کارها میرفتند ؟ ! آیا نه اینست که خرد ها از کار افتاده بوده ؟ ! آیا همیشه حال شرق آنچنان بوده ؟ !

کسانی در شگفت هستند که از ایران مردی بدعوی امامت یاپیغمبری برخاست و با آنکه یك جمله درست و بامعنایی نمی سرود هزاران مردم باو بگرویدند . راستی‌را این یك ننگ تاریخی بر ایرانست ! ولی آیا این کار بیجهت بود ؟ . . .

در بازاری که تفاوتی میانه مس و زر نگزارند و صدها کسان در آن بازار مس را بجای زر خریدار باشند بلکه مس‌را بهتر بپذیرند تازر ونقره‌را درچنین بازاری چه شگفت که مس رواج گیرد و بازاریان بهترین کالای خود را دربرابر آن از دست دهند ؟ !

این رسم هزار ساله ایرانست که سخنان پیچیده و بی معنی را بهتر پذیرفته کسانی از پیش خود برای آن معنا های دور و دراز میتراشند وآنها را نقل هرانجمن می سازند و اگر کسی سخنان ساده و روانی سرود چندان باو نمی پردازند . در چنین کشوری چه شگفتی داشت که مردم فریب یاوه بافی های نادرست دری را بخورند و بـاو بگروند ؟ ! شنیدنیست که چون در تبریز آن مرد را در مجلس ناصرالدین میرزا ولیعهد محمدشاه بازمـایش

کشیدند با آنکه سرشناسترین ملایان را در آنجا گرد آورده بودند بیمعنی ترین پرسشها را از او کرده اند . از جمله عبارت پیچیده و زشتی که ازشیخ بهایی مشهور است و بجای لغز بکار میرود آن را پرسیده اند . کسی نگفته آیا ازاین پرسشها چه گرهی ازکار گشاده میگردد ؟ اگیرم که او پاسخ این پرسشها را میداد آیا مردم بایستی او را بامامت پاپیغمبری بپذیرند ؟ !

این خود نمونه است که چگونه نادانی چیره بوده و کسانی که رشته فهم و هوش توده‌را درست داشتند جز بسخن بازی و اینگونه بیهوده کاریها نمی پرداختند . بااینحال پیداست که توده تاچه اندازه گرفتار نادانی میشد .

ما بیهوده نمی گوییم : آن زمانها دوره زبونی و تیره روزی ایران بوده و یادگارهایی که از آن زمان باز مانده باید امروز همه را نابود ساخت وگرنه از زیان آنها نخواهیم رست .

به بینید : عبارت : « حب‌الوطن من الایمان » این عبارت برای توده انبوه سروده شده . اگر بایستی معنای آن را کسی نفهمد تاپس از هزار و سیصد سال ملایی چهار کتاب دربارهٔ معنای آن بنویسد آیا چه سودی از آن منظور می شد ؟ ! اینان از کج فهمی می پندارند مگر پیغمبران « لغز بافی » می نمودند و بایستی دیگران پیدا شوند و لغز های آنان را شرح دهند ! ای نادانان اگر مقصود پیغمبر از آن عبارت جز معنای ساده و آشکارش بود آیا خودش نمی توانست بگوید ؟ ! مگر مردم را دست انداخته بود که سخنی بگوید و معنای نهانی دیگری از آن منظور دارد ؟ ! آیا « باء بسم‌الله » با دیگر باء ها چه تفاوتی دارد که چندین جلد معنی را دربر داشته باشد ؟ ! مگر قرآن جز بزبان مردم سروده شده؟ !

آیا این بهتر است که مردم بمعنای سادهٔ قرآن بسنده کنند و دستور های آنرا بکار بسته مردان درستکار و گردنفراز و پاکدامن و غیرتمند باشند و از عبارت : « حب‌الوطن من الایمان » معنای آشکار آن را گرفته با بادی کشور و میهن خود بکوشند چنانکه درقرنهای نخستین اسلام می کردند یاآنکه برای باء بسم‌الله چندین جلد کتاب معنی تراشیده وازبهرحب‌الوطن چهار جلد

گزارش نویسند ولی نه گامی در راه میهن دوستی بردارند و نه دستوری از قرآن رابکار بندند ؟ ! نمیدانم اینان ازسادگی و راست فهمی چه زیان دیده‌اند که اینهمه دو کج فهمی و نادانی پافشاری دارند ؟ !

از گفتار خود نتیجه می گیریم : هر گفته‌ای را جز بمعنای ساده آن نباید گرفت وهرسخنی راجز برای معنای ساده‌آن نباید گفت . گزارش سخنی جز نشان نادانی نمی تواند بود . اگر سخنی معنای روشن ندارد بایدآنرا کنار نهاد یادور انداخت .

کتابهای سودمند

یکی می نویسد : « شما که می گویید باید کتابها را آتش زد رمان را هم منع میکنید سینما و تیاتر را نیز جایز نمی شمارید پس اوقات فراغت راچه مصرفی باید رسانید ؟ . . »

می گوییم : آن روزی که کتاب نبود مردم چه میکردند ؟ اینهمه بکتاب پرداختن چه‌سودی دارد ؟ ! کتاب کاررابجائی‌رسانیده که مردم لذتهای طبیعی را فراموش کرده اند . اینهمه دشتهای سبز وخرم و چمنهای دلگشا و کوهها وبیابانها ازیادها دور افتاده . گمان می کنند اگر کتابهای رمان وشعر ویاسینما وتیاتر نباشد دیگر مایه سرگرمی پیدا نخواهد شد .

وانگاه ما کی همه کتابها رانکوهش میکنیم . کی گفتیم مردم تاریخ نخوانند ؟ ! کی گفتیم : بی دانشهای شیرین وسودمند نروند ؟ !

ما دوست میداریم هر کس در ایران کم وبیش علم هیئت وزمین شناسی و شیمی و فزیك را بداند . بویژه علم هیئت که از بهترین دانشهاست و ما آرزو مندیم که کتابهای ساده ای در این علم همچون کتاب فلاماریون که طالبوف بفارسی ترجمه نموده در ایران فراوان

یافت میشد . همچنین در دیگر علمها ایکاش از این گونه کتابهای آسان وتوده فهم بسیار نوشته میشد .

یکی از کار های شگفت که ما در ایران می بینیم اینست که کمتر کسی بنگارش این گونه کتابهای سودمند برمیخیزد ولی کتاب های بیهوده وبر زیان فراوان نوشته میشود .

دیگر موضوعها بمانند داستان مشروطهایران درخورآن بودهکه ده بیست مؤلف بدان پردازند وتا کنون بایستی پنجاه کتاب بیشتر در این زمینه نوشته شود و میدانیم که جز یکی دو کتاب تاانجام چیز دیگری نوشته نشده . ولی از آن تاریخ تا کنون شاید صد جلد رمان نوشته شده . صد مثنوی بنظم کشیده گردیده .

آن شنیده اید که شاعری درایران سالها عمرهدر کرده وویلهلم نامه سروده .

درباره تندرستی ودستور زندگانی باهمه نیازی که برآن هست تا کنون جز پاره کتابهای کوچکی نگاشته نگردیده . ولی دکتر توتیا درآن موضوعهای زشت آنهمه کتابها را پراکنده نموده است .

این را هر کسی میداند که از این پس نیاز بکتاب بیشتر خواهد بود ، ولی باید کتابهای سودمندی را بسیج دید ودر دسترس جوانان و دختران گذاشت وما چند زمینه را شایسته میدانیم که درآن کتابها تألیف کرده شود : یکی تاریخ وداستان زندگانی مردمان گوناگون جهان . دیگری دانشهای سودمند از هیئت و زمین شناسی و فریك و مانند اینها . دیگری دستور های تندرستی ورفتار زندگی . ولی باید بازبانهای ساده نوشت که درخور فهم هر کسی باشد .

حکمت و فلسفه اصطلاحی

ما از غالب نگارشهائی که در سال اول و دوم پیمان منتشر شده شادمانیها نموده پیشرفت و نفوذ پند ها و اندرزهای دارنده آن را بالعیان دیده ایم و در هرجا سخن از پیمان و دارنده آن بمیان بوده با درخواست تأیید او از خدا بپایان میرسیده . اینك که حق سخن در موضوع شعر و شاعری ادا شده و مواد قابله همگی مقصود را دریافته و از بیهوده گوئی کنار رفته اند ما از جان و دل بدارنده دانشمند پیمان تبریك گفته امیدواریم از این سپس شعرای ایرانی نژاد جز سخنهای خردمندانه نسرایند (یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا خموش) و پیرامون خیالات موهومه نباشند چنانچه سیره بارهٔ شعرای سلف نیز همین بوده واگر گاهی برشته موهومی واردشده اندعذر خواهیهائی نموده اند .

غرض خوشنودی ما بیش از پیش شد هنگامی که نگارش اخیر را درموضوع فلسفه دیدیم. اینست چند سطر دریافت خودرا ازفلسفه می نگاریم و ازخوانندگان محترم خواهانیم خرده گیری یا جوابی که دارند بنگارند برای آنکه ما جز آنچه حقیقت میدانیم نمینگاریم لذا خورده گیری اگر بجا باشد میپذیریم

دربارهٔ فلسفه نکوهشهای بسیار از ائمه معصومین و از علمای اسلامی وارد شده که قابل اعتنا و توجه می باشد ولی مامیخواهیم فلسفه را با خرد سنجش نمائیم : علماء برهان گویند «مبدء المبادی در کلیه براهین و اشکال منطقی بطلان اجتماع نقیضین است و صحت و سقم هر برهان وابسته باو است و باید برگشت باو کنند » بطلان

او را نیز از بدیهیات اولی دانند و گویند وجدان درك او را کند و در جائی که درك وجدانی در نتیجه باشد احتیاج به برهان حسابی صحیح هم نباشد . اینمعنی را در اغلب موارد تصریح نموده و در تزاحم برهان و وجدان آخیررا مقدم داشته اند که این معنی بسیار حسابی و صحیح است (١)

میگوئیم بنابراین مقدمه یگانه‌مسئله که فلاسفه‌میتوانند به روی دیگران بکشند برهان اثبات خداوند یگانه است ومادر صورتیکه خدشه در برهان نکنیم واز مفواتش ندانیم بی نتیجه اش میدانیم زیرا هرخردمند پس از تصور بطور جزم حکم کند دستگاه آفرینش را آفریننده ایست دانا و توانا بی نیاز از غیر که همیشه بوده و همواره میباشد و معلوم است

(١) برای انکه همه خوانندگان مقصود را دریابند ما با زبان ساده‌تری آن‌را باز می‌نماییم . می گوید خود فلاسفه گفته‌اند که پایه همه برهانهادریافت و فهم آدمی می‌باشد . پس در جایی که این فهم ودریافت بخودی‌خودهست دیگرچه نیازی به برهان خواهدبود تا مثلاً شما که گرسنه هستید این گرسنگی را بخودی خود در می‌یابید . ولی اگر برهان بازی کنید بدینسان : «من باید یا گرسنه باشم یا سیر . زیرا اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین محال است ولی سیر نیستم زیرا در می‌یابم که سیر نیستم . پس گرسنه هستم» آیا این کار بیهوده و بیخردانه نخواهد بود ؟!

درباره خداشناسی هم هر کس آن را درمی‌یابد . زیرا این نشدنیست که جهانی بدین شگفتی بی آفریدگار باشد . ولی فلاسفه این دریافت را گزارده بیکرشته برهانهایی برمیخیزند که برگشت همه آنها نیز بدریافت آدمی است . اینکار درست بآن میماند که کسی بدرخانه‌را گزارده با نردبان از راه پشت بام بخانه درآید . چه بسا هم که نردبان پوسیده باشد و از هم دررود و آن کس بزمین افتاده راه دوزخ را پیش گیرد . چنانکه بیشتر فیلسوفان اینچنین بوده‌اند که نردبان زیر پایشان از هم دررفته و یکسره راه دوزخ را پیش گرفته‌اند.

کلیه صفات ثبوتیه و سلبیه بر گشت باین چهار نماید . با این حکم عقل و وجدان دیگر چه احتیاج بدور و تسلسل و بطلان آنهاست که خود محل خدشه است و پس ازمنفی بافی های فراوان بر گشت بوجدان کند؟! آیا وجدان در مرتبه اولیه ناخوش است و پس از بهم زدن مفهومات پوچ چاق و مرضش برطرف میگردد ؟ اگر گویند درك وجدان بی واسطه منفی بافی ها بدیهی نیست و تنها درك دومی بدیهی است و قابل بر گشت نیست این خود لغزش بزرك تری خواهد بود . زیرا اولا بحکم استقراء صدی نود ازخدا نشناسها از این طایفه منفی پردازان اند ثانیاً حکم وجدان پس از التفات و تصور یکسان است و بر گشت ندارد والا باب مغالطه مفتوح شده نه برهانی ماند نه وجدانی . و اینکه کسانی اختلاف می نمایند و درك نمیکنند متذکر ارتکاز و جبلت خود نیند چنانکه در بدیهی اولی هم دارای وجدان تنها پس از تصور کامل حکم تواند کرد

لذا مردمیکه ازخرد بیگانه وقائل به یگانه نیستند برهان دور و تسلسل را دیده وشنیده اند وبه پشیزی نخریده ودر منجلاب بی دینی غوطه ور و عقول صافیه مانند آن پیره زن که از گردش چرخه آفریننده حکیم را شناخت نه تسلسل بگوشش خورده نه دور شنیده بود(گردش چرخه رسن را علت است چرخه گردان را ندیدن ذلت است) خداوند متعال در ظهور بی نیاز تر از آن است که در اثباتش بمفاهیم پوچ نیاز افتد . ما در باب خدا شناسی تمسك باین مفاهیم را جز سرسام نمیدانیم . راه خداشناسی را خداوند متعال واولیاء دین دستور داده اند . چنانچه مکرر در کتاب آسمانی فرماید : نگاه بآسمانها وزمین ها و گیاهها وجنبند گان جور واجور کنید خدارا بشناسید . حضرت امیر علیه السلام فرماید

بهره دلالت بر بعیر کند این عالم کبیر برهان بر آفریده کار خبیر نباشد زهی بی‌خردی که‌در این‌باره تمسك به برهانی که اوهن از بیت عنکبوت است شود با اینکه او اوهن بیوت است . ما نخواستیم برهان بریکانه اقوال‌معصومین یا کتاب کریم‌را گرفته باشیم بلکه این احکام واقوال برای ارشاد عقول است . بدان ماند که کسی نگاه ببالا کند و راه بیماید تا بکنار چاهی رسد فرزانه امر کند از چاه دور شو آنکس از غفلت بیرون‌آمده و خود از چاه دوری‌میکنددر اینمقام نیزخداوند و اولیاء کبارش راه خدا شناسی را بما نموده و ارشاد فرموده اند

امامسائل دیگر فلسفه مانند بحث ازعلم خدا که‌حضوری‌است یا حصولی فعلی است یا انفعالی اولا وجدان هر خردمند گوید این فضولیها بشما پشه های کور بسی بزرگ است و نباید جسارت بحث داشته باشید ثانیاً هر بحثی بی غایت ونتیجه لغو است . بگوئید نتیجه این بحث چیست ؟ آیابد بختی فلاکت بیچارگی در دنیا وگمراهی وضلالات درآخرت هم نتیجه است ؟ اگر غیر اینها نتیجه دارد بنویسید . بشر باید بداند خداوند عالم است دیگر نحوه علمش را دانستن فضولی و از گلیم خود پا بیرون بردن است . این ازخرد بیگانه ها ازاینراه که‌خیال میکنند باید علم تفصیلی شود وارد همچو مباحث شده اجمال را هم گذاشته گمراه میشوند پس نیست باعث گمراهی و لغزش دستهٔ که مایه علمی ندارند و از عوام کالانعام هزار مرتبه عوام ترند میشوند . بشر باید بداند خداوند عالم‌را آفریده اما اینکه واحد حقیقی چه نحوه متکثرات را خلق کرده از شما مکسها غلط کاری است آیا سنخیت علت و معلول الواحد لا یصدر منه‌الاالواحد سپس احتیاج

بصادر اول هذیان و سرسام نیست ؟! شما محاطید بیچاره ها چه طور توانید علم بمحیط یابید ؟! مگر بیش از اینکه موهوم روی موهوم انبار کنید سود دیگری در دست دارید ؟! و آنگاه یکدسته براهین اقامه کنند که علم خدا حضوری است دسته دیگر عکس آن را آورند در این میان یکدسته علم بضد واقع و خلاف حقیقت پیدا کنند آیا این علم گمراهی نیست ؟! بزندقه نمیکشاند ؟! آیا چه مجوزی از خرد یا شرع دارند که بحث کنند علم خدا فعلی است یا انفعالی ؟! آزرم خوب است غلط کاری بس است

همین حال را دارد بحث های دیگر از قبیل اینکه خداوند عالم بر ذاتش هست یا نه . ای کوران بیچاره شما را چه رسد که این سخن گوئید ؟! ضلالات مآب ها ربط حادث بقدیم با عقول شما ها چه ربط دارد که در او گفتگو کنید ؟! مسلم بدانید افاعیل یا ارباب انواع یا مثل افلاطونیه‌را تا وقتی پیش‌افلاطون نروید نخواهید فهمید . آیا خرد های شما باین پستی است که تصور میکنید حقایق به برهان تغییر میکنند؟! آیا نمیدانید براهین شما صدی نود خطا است؟! ای بیچاره ها شما که خود را متدین میدانید در کتاب آسمانی یا اخبار دینی یا در دیگر آثار هیولی و صورت ارباب انواع مثل افلاطونیه دیده‌اید ؟! یا اینکه میدانید آنها از هیچ‌امری هم فرو گذار نکرده‌اند .

اگر امری باین عظمت جز وساوس شیطان چیز دیگری نبود آیا بیان نمیفرمودند ؟! پس‌شما یاباید ازدین وانبیاء بیزاری جوییدوانهمه هدایت وفیروزی را که دین درجهان پدید آورده فراموش نمایید و یا بنادانی وبیهوده کاری خود اقرار نمایید . قم حجت همدانی

پیمان : حق والا ترین چیز است و حق شناسی بهترین کردار میباشد . این دانشمند حکمت را خوانده و حقشناسانه دست بسوی ما

دراز میدارد و از باز کردن عیب آن خود داری نمی نماید . خدا مزدت دهاد ای مرد نیك . آن نادانی که نام حکمت را شنیده و نا شناخته دل باخته‌اند بخوانند و عبرت ببرند بخوانند واز خرده‌هایی که بر پیمان میگیرند شرمنده شوند بخوانند وبدانند که خدا چون کاری را خواست با کدلان را بیاری بر می انگیزد .

در دو ماه پیش مردی نزد ما آمد و شد داشت . شبی گفتگو از حکمت بمیان آمد و یاد نگارشهای پیمان کرده شد . آن مرد ناگهان برخاش آغاز کرده چنین گفت : شما اگر حکمت را هم نه پسندید و ریشه اش را بر اندازید دیگر ما چه در دست خواهیم داشت ؟! ما دانستیم بیچاره نام حکمت را از زبانها با آب و تاب شنیده و در دل خود آنرا چیز بسیار سترك و ارجمندی پنداشته . دیگر چه داند که از سراپای آن جز فرسودگی مغز ها نتیجه‌ای بدست نیاید . ولی او همچنان سخن خودرا دنباله میداد و چندان پافشاری در این باره داشت که چندین شب آدینه را آمده و هر شبی همان گفتگو را بمیان می آورد و هرچه پاسخ ازحکمت خواندگان و دیگران میشنید رام نمیشد و ما ناگزیر شدیم پاسخ او را باخاموشی بر گزاریم .

اینگونه کسان فراوانند که نام حکمت یا عرفان را شنیده اند و می پندارند راستی را چیز های پر ارج و سودمندی مقصود است . چه دانند که جز یکرشته پندار های بیخردانه نمی باشد .

این خود بهترین شیوه است که کسانیکه خودشان بحکمت یا بعرفان پرداخته اند و تباهی و پوچی آنها را بهتر می شناسند از گواهی باز نایستند و در این هنگام که پیمان بهموار کردن راه دین و خدا شناسی میکوشد همدستی و یاوری دریغ نسازند بدینسان که آقای حجت کرده‌اند در باره حکمت. و عرفان ما را گفتار های دیگری است که بجای خود چاپ خواهیم نمود



نکوخویی ها بدخویی ها

چاره زشتخوییها راچگونه بایدکرد ؟..

کسانی می پرسند : برای چه در پیمان گفتگو از نکوخوییها وبدخوییها نمیداریم ؟.. پاره‌ای نیز گفتار ها در این زمینه می نگارند و از ما چاپ آنها را خواستار می گردند . ایشان مقصود ما را در نیافته اند و چنین می پندارند ما بسرخود راهی را می پیماییم و آزادانه بهرسویی می‌توانیم بپیچید .

پیمان برای آن نیست هرسخنی‌را خوش داشتیم بنگاریم ویادرپی خوشنودی این و آن باشیم . ما « بنام خدا » این راهرا پیش گرفتیم ودرهر کاری تانتیجه روشنی امیدوار نباشیم و خرسندی خدارا در نیابیم آن گام را بر نمیداریم و هر گامی را که بر داشتیم هرگز باز پس نمیگردیم .

دراین زمینه هم : نکوخویی بنیاد میخواهد . کسانیکه بمردم یاد نکوخویی میدهند نخست باید دین روشنی بایشان بیاموزند واز پندار ها سبکبارشان گردانند . دوم آیین خردمندانه‌ای از بهرزندگی برپا کنند . سوم دلهارا اززنك بدآموزیها ویرا کنده گوییهاپاك سازند . پس از اینهاست که گفتگو از نکوخویی وزشت خویی نمایند و سودی از آن امیدوار باشند .

در ایران مگر گفتگو ازاین زمینه ها نشده ؟.. چه فراوان‌سخن که دراین زمینه رانده گردیده هزار ها کتاب تالیف یافته . همیشه هزاران واعظ گوشهارا پرمی کرده . کنون نیزآنهمه‌نگارشهامیشود.

هر شاگرد دبیرستانی دم از پیشوایی می‌زند . هر پینه دوزی صد جمله حکمت‌آمیز از بر می‌داند . پس از چیست که باز توده انبوه گرفتار پستی ها می‌باشند ؟!..

آیا نه از آنست که چون دین و آیین درستی درمیان نبوده و دلها همه زنك بدآموزیها و پراکنده گوییها داشته از گفتن سودی بدست نیامده ؟! کنونهم ما هرچه بگوییم پهلوی گفته های دیگران خواهد خوابید ؟!

بد تر از همه پراکنده گوییهاست . من گزند آنرا با مثالی روشن گردانم :

اگر سه تن برسر چهار راهی ایستاده باشند و در اینمیان دسته‌ای از روستاییان از راهی رسیده براه دیگری روانه شوندو آن سه‌تن یکی دست راست‌را نشانداده آواز دهد : « ای‌راهروان راه اینست » دیگری دست چپ‌را نشانداده‌داد زند : « ای‌برادران راه اینست » سومی‌فریاد برآورد : « ای‌روستاییان‌شما راهرادر پشت‌سر گزاردماید باز گردید » آیا آن روستاییان چه حالی را پیدامی کنند ؟.. نه‌اینست که گیج شده درمی مانند وچه‌بسا که پراگنده شوند وهرچند تنی راه دیگری را گیرند وهر کدام درراهی که می‌رود دلگرمی نداشته پس‌از پیمودن مقداری دوباره باز گردد .

اینست نتیجه پراگنده گویی ! کودکی اگر پدرش دستور هایی دهد ومادرش وارونه‌آنهارا بگوید بیگمان هیچیك‌رافرا نخواهد گرفت وبچه‌ای گیج وهنجرنشناس بار خواهد آمد ویا آنچه را که با دلخواه خود سازگار است بیاد گرفته بر پستی ها و زشتکاریها هر چه دلیرتر خواهد گردید .

پس چه میخواهید از توده‌ای که ده گونه کیشی در آن رواج گرفته و از قرنها هر زبان آوری که برخاسته سخنانی بنام پند و دستور زندگانی بهم بافته میانه مردم رواج داده ؟! از چنین توده ای چه نیکو خوئی را امید توان داشت ؟!

کسانی از خوشبختی ایران می شمارند که هزاران گوینده و نویسنده از این کشور برخاسته . چه دانند که مایه بدبختی ایرانیان هم آنان بوده اند . چه بدبختی بالاتر از این که در سایه پراکنده گوئیها مردم را گیج و آواره گردانیده اند ؟! چه بدبختی بالاتر از این که راه پیشرفت و فیروزی‌را بروی این توده گرانمایه بسته ساخته اند ؟!

ایران دینش اسلام بوده · این دین می گوید : باید کار کرد و روزی دریافت از گوشه گیری و بیکاری دوری گزید زیر بار ستم نرفت . با دشمنان جنگ کرد و بر آنان چیرگی یافت · همیشه دهنده بود نه گیرنده . در برابر اینها کسانی برخاسته چنین دستور داده اند : نباید در اندیشه زندگی بود و بی کاری رفت یك لقمه از هر راهی بدست آمد بآن خرسند بوده در گوشه خانقاه یا در کنج خرابات بیاسود فروتنی و ستمکشی را شیوه خود ساخت گدائی‌را عار ندانست بجای جنگ با دشمن با خویشتن جنگ نمود همیشه گیرنده بود نه دهنده .

هنوز اینها چیز های خردی می باشد . بد آموزیهائی است که باید آنها را « زهر کشنده » نام دهیم . پیشرفت هر توده‌ای بسته بر کوشش و کاردانی آنان میباشد . ولی در ایران صدها بد نهادان پیدا شده‌اند که بمردم درس جبریگری می آموخته‌اند و این پندار را چنان در مغزها جا داده‌اند که امروز هم مردم بهنگام هر پیش آمد

دشواری دست بدان آن پندار زده خود را از کوشش وچاره جوئی آسوده میگردانند .

ایرانیان از هوشیار ترین و شایسته ترین توده های شرقی میباشند ولی من بارها آزمودم که بسیاری از ایشان در چهل سالگی و پس از آن گیج سر میگردند وخرد خود را میبازند و باعث آن را جز آلودگی بکیش ها ودستورهای پراکنده نمیشناسم. دلیل این سخن آنکه بیسوادان یا آنانکه در پی کار و پیشه بوده کمتر کتاب میخوانند از این گیج سری و درماندگی آسوده اند و در آنان خویهای ستوده را بیشتر می توان یافت .

گزارش سی سال اخیر ایران در پیش چشم ماست . تا دوازده و سیزده سال پیش که جنبش های مشروطه خواهی و آزادی درکار بود چون نیك بسنجیم بیشتر نیکیها و سرفرازیها از آن بازرگانان و بازاریان وبرزگران می باشد که بآیین مسلمانی بار آمده کمتر سروکار با کتابها دارند . ازآنسوی بیشتر پستی‌ها وننگین کاریها از آن‌دانشوران وادیبان‌است که شایدهریکی‌صد کتاب بیشترخوانده اند

در سال ۱۲۸۷ که محمد علیمیرزا نقشه برانداختن مجلس را می کشید در آن هنگام همه « ادبا وفضلا » از هرسوی در تهران گرد آمده درمجلس نمایندگی‌داشتند ویا بروزنامه نویسی‌وکارهای دیگری می پرداختند. از دوسال پیش همه‌اینان لاف جانسپاری‌در راه مشروطه می زدند ولی چون روز آزمایش رسید بجز چند تن که مردانگی نمودند دیگران جز مایه رسوایی نبودند ، از آنسوی توده کم سواد چه درتهران وچه درتبریز جانبازی ومردانگی دریغ نساختند

.. فلان نماینده یا بهمان روزنامه نویس پس از دو سال خود ستایی و لاف زنی چون غرش توپ بر خاست در کنجی نهان گردیده و شبانه خودرا بسفارتی رسانیده و پس از چند روزی از محمد علی میرزا خرج راه گرفته بهمراهی غلام سفارت از ایران بیرون رفت و تا در ایران کشاکش بر پا بود او در استانبول و دیگر شهرها سورچرانی کرد. ولی یار محمد خان کرمانشاهی که یك ایرانی گمنام بیسوادی بیش نبود و چنانکه میگویند سالها سبزه فروشی میکرده دراین هنگام چون فریاد های مجلس را شنید خونش بجوش آمده همراه برادر خویش آهنك طهران نمودند وچون درقم داستان بمباردمان و ویرانی مجلس را دانستند اسب وابزار خود را فروخته از راه نهانی خود را به تبریز رسانیده درهمه آن جانبازیها و مردانگیها باتبریزیان همدست و همگام شدند.

آیا این تفاوت از کجا برخاسته؟! اگر این ازپراکنده گوییهای کتابهانیست پس از چیست؟!..

***

کسانی آزادی اندیشه‌را میانه اروپاییان یکی‌ازنیکیها می‌شمارند. اینان نمیدانند که آن آزادی همیشه در ایران بوده و این سستی و پراکنده گی میانه ایرانیان همانا نتیجه آن می باشد.

چرامی گویید: آزادیٔ اندیشه؟! بگویید: دیوانه بازی نابسامانی پراکندگی. بدبختی! این چه کاریست که ما میدان دهیم هر میخواره پوچ مغزی و هر بلهوس کج اندیشی سخنان زهر آلودی بهم بافته در میانه توده پراکنده سازند و مایه گمراهی و تباهی مردم گردند؟!

شما چون فوج سپاهی را روانه میدان می کنید با آنکه یقین دارید یکایک ایشان بنگهداری خویش و دیگران خواهد کوشید و سستی بخود راه نخواهد داد باز آزادی بآنان نمیدهید که هر یکی که خواست دستور هایی دهد و یا تنها تنها درجنبش و کوشش سرخود باشند. بلکه ناگزیرشان می‌سازید که با یک فرمان پیش روند و با یک فرمان پس نشینند وهمه یکباره آتش افروزند و همه یکباره خاموشی گزینند. چرا که رهاییشان بهم بسته وهر گاه یکی خطایی کرد دیگران راهم درخطر خواهد انداخت.

آیا زندگانی یک توده بی ارجتر از آن می باشد ؟! پس چگونه آزادی می توان داد که هر که هرچه خواست بگوید وهر اندیشه ناروایی که ازدلش برخاست بر زبان براند ؟!...

ما در نگهداری تن خود این نمی کنیم که بهر کسی راه دهیم، دستور خوراک ورفتار دهد. این کار را خاص پزشکان می شماریم و آنان نیز نه ازروی اندیشه وپندار خود بلکه از روی علم پزشکی دستور هایی می دهند. آیا آسایش و رستگاری یک توده تا این اندازه ارج ندارد ؟!

در توده‌ای که اندیشه آزاد بود وهر کسی آنچه اندیشید توانست بگوش مردم برساند بلهوسان و فریبکاران ازهرسو برخاسته سخنان زهرآلود ـ سخنانی که شنوندگان را خوش آید ولی مایه تباهی و تیره روزی آنان باشد ـ میانه مردم پراکنده میسازند. درهر زمانی صدها بدنهادان هستند که بر آسایش و رستگاری مردم رشک می برند و اینست بگمراه کردن آنان می کوشند. صدها آزمندان هستند که تن بکار و کوشش نداده همیشه خواستارند ساده دلان را فریفته نان ازدست آنان

برپایند. صدها تیره درونان هستند که از کشاکش و دوتیرگی میانهٔ توده لذت می‌یابند ....

در توده‌ای که آزادی اندیشه باشد اینان بکار برخاسته مایهٔ پریشانی و پراکنده‌گی مردم می‌گردند و با وارونه گوییهای خود توده را گیج سر می‌سازند . کم کم نوبت بی‌دردگان و بی‌آزرمان میرسد که برای زشت‌ترین خویها فلسفه می‌بافند و بر روی زشتی آنها پرده کشیده بزور شیرین زبانی میانه توده رواج میدهند. چنانکه در شرق کرده اند و چنانکه در اروپا می‌کنند .

در شرق کار بانجا کشیده که برای بیکاری ومفتخواری عذرهایی تراشیده‌اند و گدایی را که‌ازبدترین گناهانست بنام «عبادت‌وریاضت» رواج داده اند . بیغیرتی و ناپروایی را که مایه هرگونه پستی است «دم را غنیمت شمردن» نام نهاده فلسفه بافیها کرده‌اند . گریه‌وزاری را در برابر دشواریها واندوه‌ها که خود درماندگی ونادانیست بنیکی ستوده مردم را بر آن واداشته اند . از اینگونه پستی چندانست که بشمار نیاید واز یاد برخی از آنها مارا شرم می‌آید .

در غرب نیز چنانکه می‌بینیم برای دزدی و نابکاری و ستمگری و آزمندی ودروغبافی و دورویی وپیمان شکنی وهرگونه‌زشتکاری فلسفه ها می‌تراشند و کار را بجایی می‌رسانند که سرحدی میانه نیك وبد نگزارند . وچون مقصود گفتگو ازغرب نمی باشد بهمین اشاره بسنده نموده برسر سخن خود می‌رویم .

ما مردی را می‌بینیم که‌درداستان دلگداز مغولان بهنگامیکه‌دشمن بعراق نزدیك می‌شده شبانه با درویشان‌لحت در بازرهنه که پیروان او بودند‌از شهر گریخته و زنان و کودکان خود را بی پناه بشمشیر

خونخواران واگزارده . با انکه اگر می‌ماند و مردانگی از خود می‌نمود چون عنوان پیشوایی داشت شایدشهررا نگه میداشت وصدها هزار مردان و زنان‌را ازنابودی رها می‌ساخت . بهر حال می‌توانست که چون می گریخت زنان و فرزندان خود را نیز همراه سازد و یاری اینان را آزاد گرداند. ولی از پست نهادی وبیرگی این‌را هم ننموده وتنها بایکمشت پیروان بیکاره بدر رفته . آن بدتر که خویشتن این داستان رابا آب وتاب بسیاری یاد می کند که توگویی کار بسیار پر ارجی را انجام داده که این خود گواه دیگر بر پستی و فرومایگی او می باشد .

کنون ببینید که چنین کسی یکی‌از پیشوایان بوده و صد سخن بهم بافته بنام‌پند ودستور زندگانی میانه مردم‌رواج میداده . پندهاودستور هایی که در خور پستی و بی‌ارجی خود بوده و مردم را نیز همرنگ خویش می‌خواسته ! آیا این جز درسایه آزادی اندیشه بوده است ؟!..



پندآموزانی که بوده‌انداین شیوه راداشته‌اند که امروز کرداری را خوش داشته و زبان بستایش آن باز کنند و هرگز اندازه نگاه ندارند . فردا وارونه آن را گرفته همین رفتار را کنند . آنکه‌امروز درس میدهد : « اگر ستمگری سنگ بر سرت زد و نتوانستی سزایش دهی آن سنگ را نگاهدار تا هنگامی که روزگار دست اورا ببندد و در چاهش بیفگند آنزمان سنگ را بر سرش فروکوب » همو فردا می گوید : « اگر مستی با طنبور بر سرت کوفت که سرتو و طنبور او هر دو شکست چون سر تو خود بخود بهبودی خواهد یافت‌ولی

طنبور همچنان شکسته میماند مشتی زر نیز بدست آن مست بریز تـا طنبوری خریداری کـند» . آن کینه توزی بی اندازه که کاررابدورویی ونامردی می کشاند واین نوازش بیجا که بر خیره سری بد کرداران می افزاید !

آنکه دهش را می ستاید افسانه‌های گزافه آمیز ازحاتم می‌آورد: «حاتم درجنگی جزیك نیزه بدست نداشت و با آن دشمنان رادنبال میکرد . یکی بر گشته چنین گفت : ای حاتم نیزه ات را بمن بده . او نیزه را بدست دشمن سپرد » آیا چنین دهشی ستوده میباشد؟!

ما درزمان خود می‌بینیم کسی که امروزهواداری از زنان را شیوهٔ خود میسازد و از نادانی حدی را که خدا برای زنان نهاده نمیپذیرد فردا در سایه اندك رنجش زبان نکوهش باز نموده زنان را «اژدها» مینامد و صدزشتی بر آنان میشمارد .

این را نیکی میشمارند که چون خویی را میستایند آخرین پایه اورا بر گیرند و اندازه نگاه ندارند . چنین می انگارند از این راه رواج آن نکوخویی‌رافزونترخواهند گردانید.ولی اینگونه‌پندآموزی خطاست . باید این را هوس بازی نام داد . نه‌پندآموزی . نتیجه هم جز گیجی مردم نمیتواند بود .

هنوز اینان نیکو بوده‌اند . چه خواهید گفت به خراباتیان که همه درسی بی‌پروایی میدهند و مردم را از نکو خوییها رمیده میسازند ؟! آیا گفته های آنان با دستورهای دینی چه سازش دارد ؟!

آیا کسانیکه هم آنها را میشنوند و هم اینها را بیاد می‌سپارند جز گیجی و درماندگی نتیجه دیگری خواهند برداشت ؟!

شما کسی را که با این کتابها و با کتابهای دینی سر و کار داشته گیر آورده بپرسید : آیا در زندگی چه راهی را پیش باید گرفت ؟.. چه بسا که از پاسخ درماند . و هر گاه از بی‌رگی نموده پاسخی داد گفتگو را دنباله بدهید . خواهید دید سخن های رنگارنگ بمیان می آورد!

نیز اگر در رفتارها باریك‌بین شوید خواهید دید بسیاری از اینان پیاپی خوی خود را عوض میسازند و بهر کجا رنگ دیگری برفتار خود میدهند . آیا اینها جز نتیجه آن پراکنده گوییها میباشد ؟! .

کسانی میگویند : ما از گفته‌های گویندگان و نویسندگان آنچه را که نیك است گرفته و آنچه را که بداست دور می اندازیم . این سخن را همیشه در برابر نگارشهای پیمان تکرار نموده گاهی نیز آیه : « فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » را گواه پندار خود میگیرند . ولی این آیه با مقصود ایشان سازگار نیست . اگر معنای ساده آن را بگیریم میفرماید : « مژده بده بران بندگان من که سخن را شنوده نیکوترین آنرا پیروی می نمایند » این آیه در بارهٔ کسانیست که چون دو سخن نیکو را شنیدند نیکترین آن را پیروی نمایند . اما کسانیکه بیاوه گویان پردازند و بر گفته های زشت آنان خرده نگیرند چنین کسانی در خور مژده قرآنی نمی باشند . کدام بدآموز است که در میان سخنان زهر آلود خود گفته های نیکی را نیاورد ؟!

آیا باید مردم بر ایشان بخشوده گفته های نیکشان را بپذیرند ؟! مگر چه نیازی بر آن گفته‌ها دارند ؟! .

وانگاه مگر توده میتواند نیك را از بد بازشناسد تا ما بد آموزان را آزاد بگزاریم ؟! پس چرا همین رفتار را در باره پزشکان روا نمیداریم ؟!

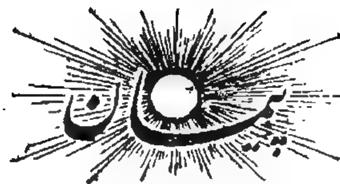
چرا نمیگزاریم هر نادانی به پزشکی برخیزد و مردم هر درمانی را که سودمند است از ایشان پذیرفته ناسودمندها را نپذیرند ؟ ! اگر توده می‌توانست نیك از بد باز شناسد دیگر چه نیازی به پیشوایان و راهنمایان داشت ؟!

این خود نمونه‌ای از پستی خردهاست که کسانی بچنین سخن‌زبان بازمیکنند ودر برابر کوششهای‌ما که‌میخواهیم ریشه پراکنده گوییها را از ایران بر اندازیم ایستادگی می‌نمایند !

از سخن خود نتیجه بگیریم : در ایران باید نخست چاره پراکنده گوییها را وبد اموزیهارا کرد ودلها را از آلودگی آنها پاك نمود وپس از انست که میتوان یاد نکو خوییها داد . وگرنه صد پند که شما درزمینه کوشش وگردنفرازی وجانبپاری برانید یك‌شعر خراباتی یایك جمله قلندری اثر همه آنها را از میان برمیدارد .

همین راه را ما در پیمان پیش گرفته‌ایم و این بیهوده نیست که بابدآموزیها وپراکنده گویی‌های گذشتگان نبرد می‌نماییم . دیگران نیز اگر راستی را هوادار ستوده خوئی هستند وهمی خواهندراستی ودرستی وگردنفرازی وداد پروری ونیکوکاری در ایران رواج گرفته سستی وتنبلی ودوروئی وبی‌پروایی رخت بربندد باید یاری از ما دریغ نگفته در این نبرد همدست باشند وگرنه بآرزوی خود نخواهند رسید .

ما از شماره های امسال بیاد خوبهای ستوده خواهیم برداخت ولی ناگزیریم از نبرد بابدآموزیها هرگز باز نایستیم .



بخش آزاد

سال سوم — شماره یکم

بهمن ماه — ۱۳۱۴

چند سخنی از دفتر

گاهی می شود کتابهایی را نزد ما فرستاده میخواهند در پیمان ستایش از آنها بنگاریم . چنانکه یکی از دوستان کتاب شبلی نعمان را که بتازگی بفارسی ترجمه و چاپ یافته فرستاده و چنین پیام داده :

- این کتاب گفته های شما را درباره شعر تصدیق می کند بهتر است در پیمان تقریظی بر آن بنگارید .

هم کسانی دیوان پروین خانم اعتصامی را یادآوری می کنند که دلخواه پیمانست . زیرا این خانم نه غزلی سروده و نه زبان بستایش این و آن گشاده و نه بسخنان ناروا پرداخته .

نیز کسانی کتابهایی را از تبریز فرستاده اند که در پیمان یادی از آنها کرده شود .

باید بگوییم : پیمان برای این کار ها نیست . ما اگر دوسه کتابی را در پیمان ستودیم آنها ارتباط با موضوع پیمان داشت . و آنگاه اگر ما هر کتاب نیك را بستاییم درباره کتابهای بد نیز همان چشم را از ما خواهند داشت . کیست که کتاب خود را نیك نداند و از هر کس چشم ستایش نداشته باشد ؟ !

پارسال که در پیمان یادی از نیکوکاری های حاجی میرزا حسینخان سپهسالار کرده بر آنسر شدیم گاهی از اینگونه نیکوکاریها را که کسانی می نمایند در شماره های پیمان یاد نماییم ناگهان دیدیم یکرشته کسانی که ما چندان کار نیکی از ایشان سراغ نداریم همان چشم را از ما دارند . این بود یکسره آنموضوع را رها کردیم .

درباره کتاب نیز همین جهت درکار است . اگر نعمان شبلی تصدیق گفته های ما را کرده باشد (چون کتاب او را درست نخوانده ایم) خردمندی خود را نشانداده . هر کس که بهره از خرد و غیرت دارد باید گفته های ما را در زمینه شعر بپذیرد و براست دارد

اما خانم پروین اینکه ایشان غزلی نسروده و زبان بستایش این و آن نیالوده اند کار شگفتی نیست . دختر آقای اعتصامی جز چنان نبایستی بود و جز چنین نشایستی کرد . غزل جز بیهوده گوئی نیست . ستایش نیز جز از کسان فرومایه سر نمی زند . اگر کسی دامن از زشتی ها در چیده یا گنهادی خود را نشانداده و نیاز بستایش از دیگران ندارد

***

آقای صیرفی زاده که از شاگردان برجسته دانشکده افسری و خود جوان دانشوری هستند کنفرانسی در دانشکده با بودن چند تن از افسران داده اند دراین زمینه « چگونه روح جنگجوئی ازایرانیان گرفته شده است و کنون چگونه میتوان آنرا باز گشت داد » و با یکرشته دلیلهایی نشانداده اند که دراین کار بیش از همه شعرای بیهوده گو دخالت داشته اند . ازجمله این شعررا بگواهی یاد کرده اند :

چون زهره شیران بدرد نعره کوس　　زنهار مده جان گرامی بفسوس
باهر که خصومت نتوان کرد بساز　　دستی که بدندان نتوان برد ببوس

بااینحال رشته انصاف را ازدست نهشته ازچند سخن اندکی که از پاره شعرا سرزده و سودمند بوده چشم پوشی نکرده ازجمله شعرهای مشهور خانم تیمتاج را یادآوری نموده اند :

ایرانیان که فر کیان آرزو کنند　　باید نخست کاوه خود جستجو کنند
آزادیت بقبضه شمشیر بسته اند　　مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند

یکی از دوستان نسخه کنفرانس را برای ما فرستاده خواهش چاپ آنرا کرده ولی باهمه خرسندی وشادمانی ازخواندن آن گفتار سودمند ازچاپ خود داری نمودیم زیرا نمیخواهیم دراینسال بار دیگر بگفتگو ازشعر پردازیم بهرحال برجوان آزاده صیرفی زاده آفرین میفرستیم

***

آقای شریف گفتاری بعنوان « این چه عزاییستکه مرده شور هم گریه میکند ؟ » فرستاده که در آن شعرهای فرصت شیرازی را درنکوهش شعرا بگواهی می آورد ازجمله این یک شعر :

منم ازجمله ایشان یکنفر . . . که خدا خوردکند گردن من

ازچاپ این گفتار نیز بهمان جهت بالا بین چشم پوشیدیم

یاد داشتهای تاریخی

سخنی چند در تاریخ خلیج
جنگهای ایرانیان در عمان (۱۷۳۷ - ۱۷۴۴ م)
بقلم آقا میرزا محمد خان بهادر

یکی از دوستان صمیمی من (آقای لورنس لاکهارت) مقاله سودمندی در زمینه جنگهائیکه ایرانیان در خلیج کرده اند نوشته و کنجکاوی وموشکافی فراوانی کرده ونسخه ای از آنرا پیش‌ازانکه چاپش کند برای من فرستاده ـ همینکه خواندم دیدم بسی‌رنج‌برده و دریغست این مقاله از نظر خوانندگان فارسی زبان نگذرد و اینست که آنرا در اینجا مینگاریم :ـ

میرزا مهدی وقایع نگار نادر ، در زمینه جنگهای ایرانیان‌در عمان میان سال ۱۷۳۷ و۱۷۴۴ چندان خامه فرسائی نمیکند وشاید سبب این قضیه آنست که عمان نسبتاً میدان جنگی از صف دوم بوده ونادر خودش بدانجا نرفته ـ فسائی هم در فارسنامه خودش چندان در این موضوع سخن نمیراند باآنکه محمد تقی خان شیرازی ، بیکلربیگی فارس ، در این جنگها خیلی دست داشته است ـ

از سوی دیگر ، منابع عربی واروپائی آگاهی فراوانی در این زمینه در بر دارند ـ مهمترین سندی از اسناد معاصر سجلات نمایندگان شرکت هند شرقی در خلیج ایران میباشد و تاآنجا که من آگاه شده ام هیچیك از آنهاکه داستان این جنگها را نگاشته‌اند از این نوشتها سودی نبرده اند . ج . آتر که در برخی ازآن مدت در بصره اش گماشته بودند . اشاراتی چند باین لشگر کشیها کرده وآنها را در کتاب خود «سفری بترکیا و ایران» (۱)

---

(۱) Voyage en Turquie et en Perse

ذکر نموده ولی اطلاعاتش هم‌ناتمام‌است‌وهم درست ورسا نیست والبته شرحیکه کارستن نیبهر (۱) در جغرافیا وتاریخ عمان در کتاب خود (۲) نوشته بیشتر ارزش دارد ولی نیبهر واقعا از معـاصرین آنزمان نبوده است .

در سال ۱۸۵٦ کتاب‌چارلس گیلین (۳) موسوم به «نوشتهـائی در تاریخ و جغرافیـا وتجارت افریقای شرقی» پیدا شد و در فصلی که‌راجع بمناسبات عمان باافریقای شرقی نگاشته اطلاعاتی بس‌گرانبها درج کرده و بیشتر از این آگاهیها را از کتاب خطی شیخ ابو سلیمان‌محمدبن‌عامر بن رشید نامی بدست آورده است . در همان‌سال شماره ۲٤ از منتخبات حکومت بمبئی اشاعه یافت واز جمله مطالبی که در برداشت برخی نگارشها از خانهٔ کپتن رابرت تیلر موسوم به‌تکه هائی‌ازیادداشتهای مختصر وآگاهی دیگر راجع بایالت عمان (٤) بود نیز نوشته فرنسیس واردن موسوم به« یادداشتهای مختصر راجع به ایالت عمان » هم منتشر گردید مگر هیچیك از این‌نگارندگان آگاهی گرانبهائی ازجنگهای عمان نمیدهند و بعضی یادداشتهای کپتن تیلر درجغرافیای خورفکان وجافار (راس‌الخیمه) تایك اندازه جالب دقت میباشد .

---

(۱) Carston Niebhur

(۲) Beschreibung von Arabien Chalres Guillain

این شخص صاحب‌منصب بحری فرانسوی بوده ودر ۱۸٤٦ بزنگبار رفته

(۳) Document sur l'Histoires, le Geographie et le Commerce de l'Afriqu Orientale

(٤) Extracts from Brief Notes containing Historial and other Information respecting the *Province* of Oman

کتاب عمدهٔ انکلیسی در این موضوع « تاریخ امامان وسادات عمان » تالیف پادری ژ . پ . بدجر (۱) است که از کتاب عربی نگارش سلیل بن رازق ترجمه شده واین کتاب را «جمعیت یاانجمن هکلیوت» در سال ۱۸۷۱ انتشارداده ـ سلیل بن رازق تاریخ جنکهای ایرانیان‌را درعمان مفصل نوشته‌ولی سخنهایش‌را باید باحتیاط و تامل بذیرفت چون که بسی بکزافه گوئی خو کرده و گذشته از آن‌تواریخی که نگاشته چندان شایان اعتماد نمیباشد

از نکارندگان اخیر ، اینها را باید ذکر کرد : ـ

(۱) نایب سرهنك راس (۲) که نکارشش «مختصرشرحهائی از تاریخ عمان ۱۷۲۸ ـ ۱۸۸۳» در « راپورت اداری بالیوزگری خلیج ایران ووکالتخانهٔ سیاسی مسقط در سال ۳ ـ ۱۸۸۲» از خامهٔ خودش درج گردیده واین نوشته بنیادش برتاریخ سلیل‌بن رازق گذارده‌شده ـ

(۲) سرهنك س . ب . میلز که کتابش « کشورهـا و طوایف خلیج‌ایران» (۳) درسال ۱۹۱۹ انتشار یافته ولی درزمینه جنگهای ایرانیان سرهنك میلز چیزی بجز آنکه در ترجمه سلیل بن رازق تالیف بدجرهست ننگاشته .

(۳) کلمنت هووارت در کتابش «تاریخ عربها» (٤) مختصری

(۱) The History of the Imams and Saiyids of Oman by Revd G. p. Badger

(۲) Lieut. Colonel E. C. Ross.

(۳) Colonel S. B. Miles. The Countries and Tribes of the persian Gulf

(٤) Clement Huart, Histoire des Arabes

در جنگهای عمان نوشته ولی نگارش او تنها ملخصی از نوشتهٔ سلیل بن رازق است و بس

(٤) أ . گراهمن (١) در ضمن مقاله اش « مسقط » در جلد سوم از دائرةالمعارف اسلامی اشارهٔ مجملی باین جنگها میکند و بنظر میاید که سند عمدهٔ او سلیل بن رازق است و بنا براین تواریخ او تصحیح لازم دارد

(٥) و . سعیدروت (٢) هرچندموضوع مخصوص این نویسنده خانوادهٔ آل بوسعید میباشد ولی در گذارشهای مدتی که بلافاصله پیش از آنها بوده نیز خامه فرسائی کرده و در اینکه چگونه احمد بن سعید نیرومند گردید مفصل نگاشته ـ اسناد موجوده را بدقت مطالعه کرده ولی سجلات شرکت هند شرقی را از نظر انداخته وچنین مینماید که از وجود آنها بیخبر بوده است .

نگارنده کنون میخواهد بکوشد اطلاعاتی را که در سجلات نمایندگان شرکت هند شرقی هست باتواریخی که سلیل بن رازق و آترونیبهر و گیلین وبرخی نویسندگان دیگر نگاشته‌اند تطبیق دهد .

در عهد شاه سلطان‌حسین بردبار و ناتوان (١٦٩٤ـ١٧٢٢) نیروی ایران درخلیج بسی کاست وازسوی دیگر چیرگی وخیرگی طوایف عرب که در دوسوی خلیج نشیمن داشتند فزونی یافت عربهای مسقط که زیر فرمان امام سلطان بن سیف دوم (١٧١١ـ١٧١٨) بودند دسته کشتیها داشتند که بدانواسطه در سال ١٧١٧ یاسال بعد از آن بر جزایر بحرین ترکتازی کرده وپیشرفت یافتند ـ این جزایر نزدیك یك قرن جزئی از سلطنت ایران بودند ـ پیداست که عربهای عمان در

(١) Grohmann

(٢) R. Said-Ruete

بحرین دیر نپائیدند و پس از رفتن آنان بحرین زیر فرمان شیخ‌جباره رئیس‌عربهای نیرومند «هواله» درآمد - شیخ جباره هرچند اسماً رعیت ایران بود اما فعلا از حکومت یادولت ناتوان که در اصفهان وجود داشت مستقل و بی‌پروا بود.

همینکه نادرشاه دولت‌ایران را زیر فرمان آورد (۱) ازاوضاع واموریکه در خلیج جریان داشت بتنك آمـد و برای زبون ساختن عربهای سواحل دست بکار زد ولی زود دریافت کرد که پیشرفت این کار بی‌اینکه دسته از کشتیها داشته باشد یاد بچنبر زدن وآب درهاون سائیدن است - از اینرو نادر کوشید اسطولی پدید آورد وچند کشتی را از شرکتهای انکلیسی وهولندی هند شرقی خرید (وبسیاری از اینها را جبراً ابتیاع کرد) .

نخستین زدو خوردی که این اسطول تازه کرد همان کوشش بود که برای گرفتن بصره درسال ۱۷۳۵ نمود مکر پیشرفت‌نتوانست (۲) اما در سال بعد ، لطیف‌خان ، دریابیکی ایران ، توانست‌بحرین را از چنك عربهای هواله بیرون بیاورد واین در هنکامی بود که‌شیخ

(۱۲) واقعاً درست نیست که اورا پیش از جلوسش (درسال ۱۷۳۶) ، « نادر » بنامیم - اصلا باسم نادر قلی بیك معروف بود و درسال ۱۷۲۶ شاه طهماسب لقب طهماسقلی خان باو داد وتا سال ۱۷٤۲ که بنیابت سلطنت وسید این لقب را دارا بود و اورا رسما وکیل الدوله یا نایب السلطنه مینامیدند —

(۱۳) شرح مفصلی از این دستبرد بر بصره در نامهٔ دلچسبی که مارتن فرنچ نمایندهٔ شرکت هند شرق در بصره باداره آن شرکت درلندن نکاشته درج است و نامه را در جلد ۷ « سجلات کارخانه در ایران وخلیج ایران » در وزارت هند یاد کرده اند

جباره حجج رفته ودر بحرين نبود (١)

نادر ، پس ازآنکه براعراب هوله چيره گشت ، ظاهراً بتصويب لطيف خان دريابيكی ، مصمم شد مقصودی بزرگتر را بدست آورد و اين عبارت از تسخير عمان بود ـ نادر بی گفتگو ميدانست كه تا هنكامی كه مسقط وديكر بندرهای ساحل عربی بدست نياورد هيچ نبايد اميدوار باشد كه نيرو وبزرگواری ايران را درخليج استوار كرده وبر قرار بدارد ـ

از خوشبختی نادر اينكه در سال ١٧٣٦ گذارش عمان بسی باو كمك كرد زيرا خوشگذرانيهای امام سيف بن سلطان رعايای اورا كه بيشتر بكيش وآئين پابند بودند آزرده ساخته و اينها در آن سال شورش سختی كردند ـ سيف بيهوده كوشيد سربازان مزدور را از مكرانآورده وبدست اينها آن شورشرا ريشه كن سازد ـ كارسيف تباه گرديد وبيم آن ميرفت كه ويرا از رياست بی بهره سازند ودرآن پريشانی ونوميدی ازنادرشاه ياری خواست ـ وبا اينكه نادر در آن هنـكام بسی سرگرم و در كار بود تهيه لازم برای تركتازی بر افغانهای غلزائی ببيند باری زود از اين فرصت استفاده نمود ـ فرمان مؤكدی بمحمد تقی خان شيرازی بيكلربيكی فارس كسيل داشت كه دسته كشتی وقشونی تدارك كرده بعمان برود وهرچند چنين وانمود كه ميخواهد ازامام تبه كار پشتيبانی كند اما راستیراميخواست كشور اورا زير نكين آورد ـ در ژانويه ١٧٣٧ كه نماينده شركت هند شرقی در گامبرون از فكر نادر برای لشكركشی آگاه گشت ،

(١) ص ١٧٢ تاريخ نادری از خامهٔ ميرزا مهدی چاپ بمبئی سنهٔ ١٨٤٩ و صفحه ١١٣ از « التحفة النبهانية فی‌تاريخ الجزيرةالعربية » تأليف محمدبن الشيخ خليفه را ببينيد ـ

باداره لندن خبر داد که امیدوار است شاه نمیخواهد امام را گول بزند و مرز و بوم او را از آن خود بکند ولی میترسد که این کوشش بجائی نرسد وتنها امام انتقام جزئی از یاغیان بکشد (۱)

اسطول ایران در ۳ مارس ۱۷۳۷ از بوشهر بکامبرون رسیده وزیر فرمان لطیف خان بود واو بیرق خودرا که زمینه سفید وشمشیر ایرانی سرخی درمیانش داشت برافراشت (۲) این اسطول عبارت از چهار جهاز بخاری دو «غراب» وچند فروند کشتیهای کوچکتر بود کشتی بیرقدار لطیف‌خان ؛ «فتح شاه» پیش از آن به« کوان»معروف بود وایرانیان آنرا از شرکت هندشرقی خریده بودند - دیگری از کشتیهای بزرك او «نارتمبرلند» هم انکلیسی بود وقریب بیکسال پیش آنرا جبراً دربوشهر خریده بودند - کاپیتان آن (که نامش کوك بود) و معاون کاپیتان کشتی انکلیسی دیکر که در خدمت ایران داخل شده بودند بفرمان یکی ازجهازات ایران نامزد گردیدند-کارگران ودریا نوردان همه از عربهای هوله ودیکر اعراب ساحل ایران بودند. کشتیها پنج هزار قشون وهزار وپانصد اسب بار کرده در یکم اوریل از کامبرون سپری و چهار روز پس از آن بخورفکان هفتاد و چهار میل جنوب راس مسندم رسیدند - لطیف‌خان برخی از قشون ایرانیش را در خورفکان پیاده کرده وباز بسوی شمال بر گشته راس مسندم را در نوردیده ودر بندر گاه جلفار لنکر انداخت - اینجا با امام سیف

(۱) مکتوبیرا که نمایندهٔ شرکت هند شرقی در کمبرون بلندن نوشته و تاریخش ۲۸ ژانویه ۱۷۳۷ است در جلد ۱۵ ازتاریخ کارخانه درایران و خلیج درج کرده اند -

(۲) مکتوب از کمبرون بلندن مورخ ٦ ماه مه ۱۷۳۷ در جلد ۱۵ تاریخ کارخانه در ایران و خلیج ایران درج شده

بن سلطان ملاقات نمود و میگویند امام دو هـزار تومان بدریابیکی پیشکش داد. پس از آنکه شیخ رحمه کدخدای عربهای آنجا ازدر فرمانبری درآمد لطیف‌خان ساخلوئی درجلفار نهاده باقشون خـود وامام سیف وهمراهانش در خشکی پیش رفت و بسروقت بالعرب بن حمیرالیعربه شتافت واین بالعرب باآنکه از خویشاوندان امام بودهکر سر کرده گی شورشیان راداشت. ازآنسو بالعرب نیز از نزوه کهدر شمال بود پیش آمد. در فاج‌السمینی نزدیك بریمی کار زاری رخ داد ومتحالفین پیروزی شایانی یافته نخست الجوف وسپس عمره رازیر فرمان آوردند ـ اما چون میان لطیف‌خان وامام شکرآبی دست‌داده بود؛ از پیشقدمی کوتاهی کردند ولطیف خان چنین وامینمود کهتمام آن کشور را مسخر ساخته وچندان روی خوشی بامام نشان نمیداد. این بود که تاچندی همدستی امام وایرانیان بهم خورد ولطیف خـان بهکامبرون‌بر گشته‌آنجارا برای احترام‌او آذین بستندوچراغان کردند

تقی خان بیکلربیکی فارس که پیش از آن به کامبرون رسیدة بود سپهسالاری را بعهده خود گرفت واز فرط بخل واقتصادی کـه داشت بسی دریانوردان را آزردة ساخت و چون اینها تنکـدست و گرسنه بودند بدریابیکی شکوه کردند واو وعده داد که بمجردیکه بیکلربیکی از آنجا برود آنهارا آسوده میسازد. درتابستان و پائیز بنبرد نپرداختند ودر ماة نوامبر کشتیهای ایرانی را در کامبرون‌تعمیر نمودند. چنین بنظر میآمد که در آن هنـکام نادر شاه فرمان‌سختی برای بیکلربیکی فرستاد که جنك عمان را باکمال شدت بانجـام رساند واز اینکه در اوریل گـذشته بشخصه بسرداری لشکر نرفته بود اورا سرزنش نمود.

تقی خان از این توبیخ پادشاه بجنبش در آمده همه ملاحان انگلیسی وهولندی را در کامبرون بکار گماشت و از هر دو شرکت درخواست کرد که کشتی بزرگی باو بدهند تابراسطول خودبیفزاید- وکیل شرکت انگلیسی رشوهٔ بزرگی باو داده وبدینسان از اعادهٔ یك کشتی که اجناس حمل کرده ومیخواست بهندوستان رهسپار گردد رهائی یافت - انگاه بیکلربیگی بهولندیان روی آورده و گفتگوی سختی میان آنها دست داد ولی ننوشته‌اند که آیا سر انجام تقیخان توانست یکی از کشتی های آنهارا بدست بیاورد یانه (۱)

درژانویه ۱۷۳۸ تقیخان بهمراهی لطیف‌خان وخان‌لارونزدیك بشش‌هزار سپاه بجلفار رهسپار گشت - در ماه بعد خبر رسید که «بکلربیکی که می پنداشت امام را گول زده فرمانبردارخود میسازد وبدینسان برمسقط مستولی میشود بالطیف خان منازعه کرده زیرا خان موصوف پادشاه را از این مقصد آکاه نموده واز اینرو بیکلربیگی میترسد که چندان پیشرفت نکند زیرا خودش سرباز نمیباشد» (۲) اما بیکلربیگی و دریابیکی چندی آشتی کردند و با امام دست بهم داده وامام از عهدهٔ رعای نافرمانش بر نیامده مجبور شده بود که دو بارهٔ از ایرانیان یاوری بجوید — در ماه مارس ۱۷۳۸ قشونهای متحدین باز بالعرب بن‌حمید راشکست داده وشهر بهله (۳)

(۱) نتوانسته ام سجلات شرکت هندشرق هولندی را کنجکاوی بکنم -

(۲) روزنامه کمبرون مورخ ۲ فبروایه ۱۷۳۸

(۳) بقول سلیل‌بن رازق (بدجر ص ۱۴۲) ایرانیان بهله را در ۱۴ مارس و نزوه را هشت روز بعد گرفتند و این مژده در ۱۸ آوریل به کامبرون رسیده وبرای احترام آن موقع شهر را آذین بستند — کتاب گیلین صفحه ۵۲۹ جلد دوم را ببینید - در نوامبر ۱۸۳۵ که ولستد به نزوه رفت.

ونزوه را گرفتند و سپس بمسقط شتافته آنرا بی‌رنج و دشواری بکف آوردند ولی ایرانیان نتوانستند قلعه های شرقی و غربی آنجا را که بنام جلالی و مرانی معروفند (١) مسخر سازند و باینکه‌می گویند پنج هفته آنجاهارا محاصره کردند باز پیشرفت نیافتند. (٢) هنوز چندی از گرفتن شهر مسقط نگذشته بود که تقی‌خان باامام سیف نزاع کرده وامام با دسته کشتیهایش به برکه رفته و ازآنجا بداخله کوچیده باهمچشم خود بالعرب ابن حمیر مخابره و مفاوضه نمود ـ بالعرب نه تنها تن در داد که از هر گونه ادعای امامت دست بکشد بلکه پیمان بست که در دشمنی با ایرانیان بیاری امام برخیزد ـ (٣)

چون تقی‌خان از گرفتن بارو های مسقط نومید گشت محاصره‌را در بیست‌و پنجم مه ١٧٣٨ بپایان آورده با لشکر خود به برکه شتافت و درآنجا هم مانند مسقط باروهای شهر از او جلوگیری کردند ـ اینجا نیز بار دیگر میان تقی‌خان و لطیف خان آزردگی دست داده و تقی خان دریا بیکی بدبخت‌را زهر داد. (٤) از آنچه بدست میآید نمایانست که کار تقی خان در آن هنگام بسی زار گردیده و مجبور گشت به‌جلفار برگردد مگر دست‌وپائی کند و برخی سپاهیان خودرا گرداگرد شهر صحار نهاد (٥)

باروی آنجارا تماشا کرده میگوید که اهالی پیرامون آنجا همه آنرا « حصن‌حصین» می پنداشتند و چند توپ کهنه را در آنجا دید که « برخی اسم امام سعف (سیف) و یکی نام قلی‌خان سپهسالار ایرانی که مسقط را گرفت بر آنها نقش‌کرده بودند (سیاحتها در عربستان تالیف او ، چاپ لندن ١٨٣٨ را ببینید) ممکنست این توپ آخری لقب سابق نادر یعنی طهماسب قلی خان را نشان میداده ـ

(١) این باروها که‌پرتو گالیها درقرن ١٦ساخته بودند بنام « القلعة‌الشرقية » و « القلعة‌الغربية » معروف بودند (٢) بدجو صفحهٔ ١٤٣ (٣) همو

(٤) روزنامه گمبرون ٢٦ژون ١٧٣٨ (٥) ایضاً ١٣ ژوليه ١٧٣٨

گزارش شرق و غرب

۱ – جنگ ایتالیا وحبشه

دولت ها ای انگلیس و فرانسه و ایتالیا که از هواداران بزرگ انجمن ژنو بوده واین انجمن‌را ابزار پیشرفت سیاست خودشان ساخته و برای بکار بردن بر علیه دولت آلمان تدارک دیده بودند گردش سیاست چنین پیش آمد نمود که برغم دولت فرانسه خواهی نخواهی این ابزار تدارک شده را بزیان ایتالیا بکار بردند چنانکه همه آگاهی داریم انجمن ژنو ایتالیا را دولت‌متجاوز شناخته و با کثریت آراء باجرای بند ۱۶ پیمان انجمن جهانیان فرمان دادند بیدرنگ دولتهائیکه پیمان انجمن راامضاء نموده بودند ازتاریخ ۱۸ اکتوبر بانجام تعهد خود آغاز و مناسبات اقتصادی رابا دولت ایتالیا بریدند . اگرچه آقای موسولینی درنطق های آتشین خود چنان وانمود میکند که از اجرای‌مجازات های اقتصادی باکی ندارد ولی ازتدبیر هائیکه دربرابر مجازاتها تهیه‌مینماید وآژانسها خبر میدهند مانند صرفه جوئی در سوخت قناعت در صرف گوشت، جمع آوری انگشتر های‌شب عروسی ومانند آنها بیداست که‌پیشوای فاشیست بدست وپاافتاده وازفشار مجازاتها سخت بیمناک وپریشان گردیده است

ازسوی دیگر پیش آمد های جنگ باحبشه دراین ۳ ماه گذشته میرساند موسولینی در نقشه خود راه خطا پیموده و استیلا برخاک حبشه خیلی دشوار تراز آن بوده که پیشوای فاشیست از پیش پنداشته بود! تغییر ناگهانی ژنرال دبونو یکی از دلایل نادرست بودن نقشه موسولینی است زیرا که ژنرال نام برده باآنهمه هیاهو و رجز خوانی که در اول کار میکرد در مدت ۵۰ روز فرماندهی خود بیش از چند کیلو متر و چندین دهکده خراب بدست نیاورده وبه‌پیشرفت های تندی که‌آرزوی فاشیست ایتالیا بود نتوانست برسد وپر آشکار است که‌هر اندازه روزکار جنگ بدرازا کشد ازیک سو جنگجویان حبشه برگ وساز جنگ‌را آماده ترساخته وترسیکه دراغاز نبرد از ابزار های جنگی ایتالیا داشتند کمتر شده و بر شیوه کارزار با ابزار های تازه آشناتر میشوند چنانچه آژانسها خبر میدهند سربازان حبشه در چندین کارزار پیشرفته

های بزرگی نموده توپها و تانکهای زیادی بدست آورده اند ازسوی دیگر سربازهای ایطالیا که همه آموخته بهوای اروپا هستند از اینکه سفرشان بدرازا کشید واز رنجهای گوناگون که می‌بینند فرسوده شده واز بدی آب وهوای افریقا بستوه می‌آیند بویژه بار گرانیکه ازمخارج لشکر کشی بدوش مردم ایتالیا گزارده شده است سنگینی آن توده ملت را درداخله کشور برپیشوای فاشیست خشمگین خواهد ساخت واگر چندی‌هم بدین منوال بگذرد و آقای موسولینی ازاسب‌خود خواهی پیاده نشود موسم باران حبشه خواهد رسید وای‌بسا که شکست دوم آدوا نصیب لشکر ایتالیا گردیده ودرختی که شاگرد ماکیاولی برای مردم ایتالیا کاشته است میوه بسی تلخی بار آورد!

۲ – پیشنهاد آشتی پاریس و پذیرفته نشدن آن

چنانکه گفتیم دولت فرانسه برخلاف میل و آرزوی خود در جرگه کیفر دهندگان ایتالیا وارد و باهمدستی سایر کشور ها باجرای مجازاتهای اقتصادی شروع نمود ودر مجموعهٔ این کار از جانب داری ایتالیا فروگزاری نکرده نقشه صلحی که استقلال حبشه را واژگون و بخش بزرگی ازخاك آن را بایتالیا میداد مسیو لاوال رئیس‌الوزراء ووزیر خارجه آن دولت تهیه نمود و بازبردستی تمام مستر هور وزیر خارجه انگلیس را باخود همراه ساخته و در روز ۱۳ دسامبر بدولت ایتالیا و حبشه وبانجمن‌ژنو پیشنهاد کردند. خلاصه پیشنهاد آشتی عبارت بود از:

۱ – واگزار کردن بخش شرقی ایالت تیگر بایتالیا (از خاك تیگر تنها شهر اکسوم در دست حبشه میماند)

۲ – واگزار کردن ایالت داناگیل (سمت شرقی حبشه) بایتالیا.

۳ – دادن بندر کوچك اوساب باقسمتی کمی از خاك اریتره بحبشه که میانه بندر اوساب و مرکز حبشه دالان باریکی ایجاد میکردند.

۴ – تعیین سرحد سومالی ایتالیا که بخش بزرگی از خاك جنوبی حبشه را بایتالیا واگزار میکرد.

۵ – دادن امتیازات اقتصادی بدولت ایتالیا در خاك باز ماندهٔ شرقی و جنوبی حبشه

نا گفته پیداست که ٤ بند این پیشنهاد همه بـه سود ایتالیا و به زیان حبشه میباشد و بند ۳ آن نیز که بندر کوچك اوساب را به حبشه میدهد و چنین پیداست که به سود حبشه است آن نیز بانداشتن نیروی دریائی هیچگونه ارزشی برای حبشه نداشته و همیشه سرنوشت این بندر دردست ایتالیا میبود .

دولت حبشه در همان روز دریافت پیشنهاد پاریس نه پذیرفتن آنرا بدارالانشاء انجمن ژنو آگاهی داد و نکوس امپراتور حبشه در همان روز به مخبر آژانس هاواس گفته بود :

ما نمی توانیم تسلیم یك قوهٔ بشویم که هیچوقت محرك آن نبوده ایم و این پیشنهاد آشتی مانند جایزه و یاداشتی ایست که برای زورگو وتجاوز کننده میدهند ! !

آفرین بمردانگی حبشیان ! آفرین بگردن فرازی آنان ! ارج و بهای هرمردمی زمانی آشکار میشود که بروز های سخت گرفتار آمده واهریمن کشتار وتاراج گرد خانهٔ آنها را فرا گیرد . مردانگی وگردن فرازی هرتودهٔ روزی معلوم میشود که زندگانی و سامان آن توده از طرف دشمن تواناو زورمند تهدید شود . همه میدانیم که در مدت این سه ماه جنگ دسته دسته از حبشیان بدون اینکه دشمن خودرا دیده ودست وپنجهٔ باهم نرم نمایند بوسیلهٔ بومب های هواپیمایان وتوپ های دورزن بخون خود آغشته وباحسرت روبرو شدن بادشمن راه نیستیرا پیموده اند . دولت ایتالیا بنام تمدن ! آنچه نیرو دارد از هواپیما تانگهای مهیب توپ های بزرك و دور زن بومب های چندین تونی بلکه گاز های خفه کننده نیز بکار برده واز هیچگونه ستم وناتوان کشی فروگزاری نکرده است . باهمهٔ این‌حبشیان دلیر ابداً خودرا نباخته وتاباامروز باجان بازی های مردانه جواب دشمن را داده اند و ایتالیائی ها بیش از آنچه ابزار های جنگی آنها توانائی پیشروی دارد نتوانسته اند قدم فراتر بگزارند

باری پیشنهاد صلح پاریس بااینکه همه بسود ایتالیا بوده واگر سر میگرفت استقلال حبشهرا واژگون میساخت بازهم بهجاه طلبیووبه بلند پروازی موسولینی کفایت نمینمود ! مشار الیه پیشنهاد آشتی پاریس را در نطقی

که بالهجه بسیار خشنی در پونتینا(۱) ایراد نمود رد کرده ونیز کینه‌خودرا نسبت بدولت انکلیس آشکا را ساخت . یکی‌ازجملات نطق مذکور اینست : این جنك فقراء وتوده مردم وکارکران است بر ضد ما قوای محافظه کاری و خود خواهی متحد شده اند ماحاضر شده‌ایم که در مقابل این اتحاد جنك کنیم وجنك سختی خواهد بود ..!

آری ! سیاستمداران اروپا بسکه به دروغگوئی و فریبکاری خوکرفته‌اند نمی توانند درهیچ کاری بدون ظاهر سازی قدمی بر داشته وبا صراحت لهجه سخنی بکویند ! آقای موسولینی درنطق خود میگوید جنك ماجنك فقرا و توده مردم کارکران است پس‌باید کفت این همه تانکهای مهیب وهوا پیمایان بمب افکن وتوپ های سنکین همه از آن فقراء بوده و مارشال با دوکلیو سردسته کارکران ورنج بران ایتالیا است که‌برای دفاع از خاك وطن ویابرای کرفتن انتقام ازاشراف پابرهنه حبشه در افریقای شرقی کرد آمده اند ! ! ؟

واین سپاه فقراء وکارکران که تمدن راازشبه جزیره ایتالیا به حبشه آورده ومیخواهند بزور درکاری حبشه فروبرند سرویس بیمار خانهای سوئد راکه برای پرستاری ازناخوش ها وزخمی های بی پرستار سیاه پوستان بحبشه آورده بودند با بمب های مهیب هوا پیما های‌خود تیر باران نموده چندین نفر ازدکترها وپرستاران رابخاك وخون آغشته ساخته !!!

۳ - انعکاس پیشنهاد آشتی در پارلمانهای انکلیس وفرانسه

انتشار پیشنهاد صلح پاریس مانند نارنجکی در پارلمان انکلیس ترکیده وبا سرعت‌هرچه تمامتر جزیره بریتانیارا براین پیشنهاد بشورانید ازهمه‌شگفت‌تر اینکه مستر بالدوین رئیس الوزراء انکلیس بیش از سایرین مردن و از بین رفتن پیشنهاد پاریس‌راکه‌با دستیاری مستر هور همقطارخود تنظیم‌یافته بود اعلان کرد . ازجانب همه دسته های سیاسی پارلمان انکلیس فشارهای‌سختی

(۱) شهری است که پس‌از خشکانیدن مرداب پونتین بنا نموده‌اند وموسولینی در جشن افتتاح آن شهر نطق نموده

به مستر هور وزیر خارجه وارد آمده ومشارالیهرا برای اینکه درتهیه وتنظیم این پیشنهاد کمك وهمدستی نموده است باز خواست نمودند ، فشاراین بازخواست ها بقدری سنگین وغیر قابل تحمل بود که مسترهور ناچار ازپست وزارت خارجه انگلیس کناره جوئی نمود وبرای اینکه تااندازه ازخوددفاع کرده باشدنطق مفصلی در ۱۹ دسامبر درپارلمان ایراد کرده وبراثر همین نطق توانست از جوش وخروش دسته‌های پارلمانی بکاهد . مستر هور در نطق خود بقدری کمی بابست تاریکی سیاست اروپا و مهیب بودن پیش آمد هارا شرح داده و ازنقشه که فاشیست ایتالیا در برابر مجازاتهای سخت (منع صدور نفت بایتالیا) آماده ساخته و امپراطوری بریتانیا راهدف تهدید خود قرار داده است سیاست مداران انگلیس را آگاه نمود ویکی از برجسته ترین گفته های مستر هور در آن نطق این است : من ازاین فکر بهرعشه افتاده‌ام که یك وقتی مشاهده کنیم حبشه مانند یك دولت مستقل وجود ندارد !!؟

سررشته داران اروپا در دروغ گوئی وفریبکاری همه در نزد یك استاددرس خوانده و همه تربیت یافته ماکیاولی هستند . آقای هور ازخیال اینکه روزی خدای نا کرده استقلال حبشه‌را ازدست رفته مشاهده نماید به رعشه میافتد . ولی استقلال وآزادی خاك مصر همسایه حبشه را که از هرباره برتری بر حبشه دارد سالهاست دستخوش هوا هوس کرده و یوغی که بر گردن بیچاره مصریان گزارده وبارها وعده برداشتن آنرا داده اند هنوز بانجام وعده خود حاضر نشده و بشناختن استقلال مصر تن نمی دهند !

باری مسترهور قربانی پیشنهاد صلح پاریس گردیده ومستر ادن معاون وزارت خارجه ونماینده انگلیس درانجمن ژنو برسر کار آمد وروز ۲۲ دسامبر اعلامیه رسمی دایر بانتخاب ادن بوزارت خارجه ازطرف پادشاه انگلیس انتشار یافت پیش بینی هائیکه روز نامه های بزرك اروپا در انتخاب ادن بوزارت خارجه انگلیس مینماید همه بیك لحن بوده وهمه عقیده مند برآنند که در سیاست و روش انگلیس تغییراتی رخ نخواهد داد وبلکه دراجرای مجازاتها سخت گیری های بیشتری را انتظار دارند .

درپارلمان فرانسه نیز جوش وخروشهایی برعلیه مسیو لاوال تنظیم کننده پیشنهاد آشتی نمودند و رؤسای دسته هـای سیاسی پارلمان مانند رادیکال جمهوری طلب ـ سوسیالیست ـ کمونیست بازخواستهایی ازلاوال رئیس‌الوزراء کردند ولی چون مردم فرانسه باطنا برنجش ایتالیا (نژاد لاتین) حاضر نیستند تنها بجوش وخروش ظاهری بسنده کرده ومسیو لاوال دوباره رای اعتماد پارلمان را بدست آورده ودر سرکار خود پایدار ماند

شاید برخی از علاقه مندان بسیاست دراین پیش آمدیکه برای مستر هور وزیر خارجه انگلیس رخ اند دچار حیرت شده وازخود سؤال نمایند : مستر هور کهاز سیاست واز خط مشی دولت متبوعه خودکاملا آگاهی داشته و میدانست که دولت انگلیس راضی برفتن یك وجب ازخاك حبشه نبوده وپیمان صلحی که استقلال حبشهرا واژگون وبیش‌از یك‌ثلث آنرا بدست ایتالیا بدهد حاضر بپذیرفتن این چنین پیمان نخواهد شد پس چرا دانسته وفهمیده در تهیه وتدوین آن بامسیو لاوال همدست شده وبامضای آن تن‌درداد ؟ ! جواب این سؤال مهم‌را اهل‌فن وآشنایان رموز سیاست انگلیس این طور میدهند : در موقعی که مجازاتهای اقتصادی را بر حسب دلخواه بریتانیا بانجمن ژنو پیشنهاد کرده‌اند دولت انگلیس خیال میکرد که اجرای این پیشنهاد پروبال فاشیست ایتالیا را شکسته و خواهی نخواهی موسولینی را از اسب غرور وخود پرستی پیاده ساخته به آشتی وبه ترك مخاصمت وادار خواهد کرد ودر روی همین نظریه‌بود که دولت انگلیس چنانچه می‌بایست به آمادگی های مهم نپرداخته و تنها به گسیل کردن‌چندین کشتی جنگی بدریای سفیدوچندصد هواپیما بخاك مصر و فلسطین بسنده کرد ولی پس از اجرای مجازاتها اندازه زمختی وروئین تنی موسولینی‌را بجاآورده و یقین نمود که‌دنباله بازی به نبرد ایتالیا وانگلیس کشیده و آخرین پرده نمایش با کشتی گیری این دو حریف خاتمه خواهد یافت این است‌که با شتاب هر چه تمامتر برای بدست آوردن فرصت. ازیك سو حریف‌را به گفت وگوهای آشتی سرگرم ساخته واز سوی دیگر برای روزنبرد باایتالیا همدستها و کمك های نیرومندی تدارك مینمایدچنانچه

ذیلا اشاره خواهیم کرد . درروز هائیکه مستر هور درپاریس مشغول به تهیه وتنظیم‌پیمان آشتی بود همکاران مسترهور بادربارهای اسپانیا - یوکسلاوی یونان — ترکیه طرح پیمان همدستی وتشکیل فرونت واحد برعلیه ایتالیا را می‌ریختند والاهیچ‌شبهه وتردیدی نیست که‌نخستین روزی که انگلیس نیروی‌خودرا ازهر بارهدر دریای سفید وخاك مصر برابر وهم ترازوی ایتالیا مشاهده‌نماید بلادرنك آخرین ضربه را به فاشیست ایتالیا فرود آورده سنگی راکه درشاه راه هندوستان پدید آمده است خورد وتکه تکه خواهد ساخت وای بسا که این ضربه مهیب امروز یافردا فرود آمده و جهانی ازآوازه دلخراش رجز خوانی های موسولینی برای چندی آسوده شود .

٤ — مخزن باروت جهان و آتش فشانیهای سنیور موسولینی

آقای موسولینی همینکه‌از پیشرفت آرزوی خود مأیوس شوداز آتش - زدن‌جهانی باك‌نخواهدداشت چنانچه از گفته آژانسها پیداست دولت‌انگلیس‌بەنقشه پرشروشور موسولینی آگاهی یافته و یقین نموده است که هرگاه تیر آرزوی فاشیست ایتالیا در بارهٔ حبشه بسنك بخورد بلا درنك بکینه جوئی از انگلیس که یگانهٔ سنك جلو پای ایتالیا بود قیام خواهد کرد . دولت انگلیس‌نیز برای این چنین روز هولناکی به آمادگی ها پرداخته وازتمامی دولیکه درکنارهٔ دریای سفید هستند مانند اسپانیا — یونان — یوکسلاوی — ترکیه و عدهٔ همدستی و کمك میگیرد و از خبر های این چند روزهٔ گذشته پیداست که سه دولت ترکیه — یونان — یوکسلاوی صراحتاً و عدهٔ یاوری داده اند وخود آنها نیز برای پیش آمد های ناگهانی آماده میشوند .

هرگاه نقشه‌سیاست چندین سالهٔ موسولینی وآرزو های پرعرض وطول مشار الیه را بنظر آورده و نطق های پی در پی‌گذشته آنرا خلاصه نمائیم می بینیم که این مرد آرزو ومقصودی جز توسعه خاك ایتالیا وتشکیل امپراتوری باستان روم‌را ندارد چنانچه یادداریم درپیروی همین‌آرزو درچندی پیش در یکی از نطق های خودگفته بود : ایتالیا نیازمند خاك است و ما نصیب خود را باید در شرق جستجو نمائیم. ازاین‌گفته بی باکانه سیاستمدار ایتالیا دولت

جوان ترکیه بجوش وخروش آمده ویکرشته مذاکراتی که شرح آنها طولانی است میانهٔ این دو دولت رد و بدل گردید. بنابران ناگفته پیداست دولیکه در پیرامون دریای سفید هستند وچندین سال است از توسعهٔ ایتالیا هراسان و در تهدید دائمی آن واقع شده اند از چنین پیش آمد مناسبی استفاده شایانی خواهند نمود والبته درخواست کمك و یاوری که انگلیس از آنها مینماید باجان و دل خواهند پذیرفت و همین دسته بندی هاست که مخزن باروت جهان نام دارد وآقای موسولینی بانطقهای بی‌باکانه خود درپیرامون این مخزن باروت آتش فشانی میکنند ! !

۵ ـ جنبش مصریان‌وفیروزی ایشان دربازگرداندن قانون اساسی ۱۹۲۳

در این ۲ ماه گذشته جنب وجوشهای میهن پرستانه درخاك مصر پیش آمد نمود که گاه گاهی آژانسها در ضمن سایر پیش آمد های جهانی اطلاع میدادند مصریان در این مدت بسیار کوتاه جنبش مردانهٔ نموده و چنانچه می خواستند کامیاب شدند. دلیری و موقع شناسی که از خود بروز دادند درخور همه گونه ستایش وآفرین می باشد وما برای اینکه خوانندگان پیمان را از چگونگی شورش وازعات هیجان مصریان آگاه نمائیم ناگزیریم که در بارهٔ تاریخچه این پیش آمد اندکی بنویسیم :

کشور مصر در جنك بزرك جهانی در ازاء وعدهٔ آزادی که بآنها داده بودند کمك های زیاد وباارزشی بدولت انگلیس نموده وازدادن‌نفرات‌و آذوقه و سایر دربایست های دیگر فروگزاری نکرد و تاپایان جنك بزرك وفاداری خود را نسبت به بریتانیا آشکار ساخت . پس‌از تمام شدن جنك انتشار پیمان ۱۴ بند ویلسون رئیس جمهور امریکا که استقلال همهٔ ملل کوچك را دربرداشت مصریان رابیاد تفریق حساب باانگلستان انداخته باپیشوائی شادروان سعد زغلول پاشا رئیس حزب وفد (بزرگترین دستهٔ سیاسی مصر) استقلال تام و تمام خاك مصر و تهیه و تنظیم یك قانون اساسی که موافق باروحیات مردم مصر باشد از دولت انگلیس خواستار شدند پس از کشمکش های زیاد

روز ۱۳ نوامبر ۱۹۱۸ ملت مصر به آرزوی خود نایل و آزادی میهن فراعنه با قیود چندی از جانب انگلیس شناخته شد و در سال ۱۹۲۳ قانون اساسی مصررا ملك فواد پادشاه مصر امضاء کرد . برحسب این قانون اعضاء انجمن سنا یکصد و اعضاء مجلس شوروی یکصد و پنجاه نفر پیش بینی شده بود قانون اساسی نام برده تاسال ۱۹۳۰ جریان داشت ونیز درهمان سال که آرتورهندرسن وزیر خارجهٔ انگلیس بود پیمان دیگری میانهٔ مصر و بریتانیا تهیه گردید ویکی ازبند های آن پیمان فراهم ساختن وسیلهٔ ورود دولت مصر بانجمن ژنو بود ولی درهمان سال در نتیجه پیش آمدهائی قانون اساسی ۱۹۲۳ ازکار افتاده و روش انتخابات نیز دیگر گونه شده و غیر مستقیم گردید بعد از ٤ سال در ۱۹۳٤ انتخابات غیرمستقیم نیز ازکار افتاده وزمام مجلس شوروی وانتخابات را تماماً شخص ملك فواد پادشاه مصر بدست خود گرفت

نا گفته پیداست که این پیش آمد ها و اراده های مستبدانه برخلاف آرزوی مصریان بوده و رنجهائی که درراه گرفتن آزادی و قانون اساسی کشیده بودند هدر میساخت باهمهٔ این دسته های سیاسی مصر بیکار ننشسته و منتظر روزگار مساعدی بودند تااستقلال و آزادی ازدست رفته را دوباره بدست آورند

ازچندماهپیش که آتش جنك وپیکار میانه ایتالیا وحبشه شعله‌ور گردیده دولت انگلیس یگانه هوادار حبشه به‌بهانه جلوگیری ازهجوم احتمالی وناگهانی ایتالیا بخاك مصر باشتاب زدگی هرچه تمامتر به آمادگی ها پرداخته همه روزه سپاهیان بخاك مصر گسیل وبخشی ازکشتی های جنگی خرد وهوا پیماهای شکاری وبمب افکن و سایر ابزار های جنگی روانه مصر مینماید صف آرائی کشتی‌ها وهوا پیمایان جنگی ونمایش سپاهیان‌انگلیس درخاك مصر آتش درونی مصریان را دامن زده وبیاد استقلال میهن خودبه هیجان آورد ودر بحبوحه این جنبش آزادی خواهی نطق معروف سرساموئیل هور وزیر خارجه انگلیس کهدر ماه سپتامبر گذشته محض هواداری از حبشه در انجمن ژنو ایراد نموده و گفت که « باید دولت های عضو انجمن ژ نو استقلال ملل

کوچك وضعیف را محترم شمرده و از راه نمائی های لازم در باره آنها دریغ ننمایند » انتشار یافت مصریان ازاین گفته وزیر خارجه انگلیس اتخاذسند کرده بجوش وخروش خود افزودندوچون روز۱۳ نوامبر که همه ساله مصریان جشن استقلال بپا مینمایند رسید درهمان روز بر سر گور سعد زغلول پاشا توده انبوهی گرد آمده و نحاس پاشا پیشوای کنونی حزب و.فد نطق آتشینی ایراد ومردم مصررا برای باز گرفتن قانون اساسی وآزادی دعوت نمود. ازهمان روز سایر دسته های سیاسی مصر مانند حزب آزادی خواهان حزب وطنی بادسته وفد یکی شده و برای باز گرفتن قانون اساسی ۱۹۲۳ قیام عمومی نمودند.

نا گفته نماند که این هیجان مصریان اگر چه ریشه دار بوده و برای رسیدن بمرام پاك ومقدس قیام بپاشده است ولی پیداست که دست ایتالیـا نیز محض کینه‌جوئی ازانگلستان دربرانگیختن مصری‌ها بی‌دخالت نمی باشد چنانچه درچندی پیش که‌دولت ایتالیا از گرد آمدن کشتی‌های جنگی انگلیس دردریای سفید هراسان شده وازدولت بریتانیا درخواست کاستن و بر گردانیدن بخشی از کشتی های جنگی را مینمود دولت انگلیس یکی از شرایط پذیرفتن این درخواست را خودداری ایتالیا از برانگیختن مصریان قرار داده بود .

بهرحال چنانچه ازخبر های آژانسها بدست میآید مردم مصراز روز ۱۳ نوامبرتاروز ۱۳ دسامبر که فرمان باز گشت قانون اساسی ۱۹۲۳ بامضای ملك فواد پادشاه مصر رسید ازپا ننشسته واز پیش آمد سیاسی که برای‌مصر رخ‌داده ودولت انگلیس‌را خواهی نخواهی بپذیرفتن درخواست های مصریان وادار میسازد استفاده کرده برخور دار میشوند.

درتمامی اینمدت همه شاگردان دبیرستانها وداشکده ها دوش بدوش سایر مردم مشغول تظاهرات میهن پرستانه بوده واز هر گونه جانسپاری و از خود گذشتگی دریغ نکردند مکررا درمیانه نمایش دهندگان وپولیس زدوخورد هائی رخ‌داد وازهر دوجانب مردان زیادی زخمی شدند و۲ نفر نیز از نمایش-دهندگان قربانی گردید شگفت اینکه با این همه فشار های سختی که از جانب

دسته‌های سیاسی بکابینه مصر وارد آمدنسیم پاشا رئیس الوزراء از کناره جوئی خود داری نمود وشاید تاانتخابات تازه که برحسب قانون‌اساسی ۱۹۲۳ اجراء خواهد شد کابینه نسیم پاشا درسر کار باقی بماند

ازخبر هائیکه این چند روزه رسیده است درباره شناسائی استقلال کامل مصر والغاء کاپیتولاسیون دولت انگلیس موضوع حبشه وایتالیا را پیش کشیده بهانه مینماید که برای رسیدگی بدرخواست های‌مصر وقت زیاد وفراغت بیشتری دربایست است تا باکنج کاوی های لازمه قرار شناسائی استقلال مصر داده شود ازاین سنگهای جلوپا وبهانه های بی‌سروته در چانته وزارت خارجه انگلیس فراوان دیده شده‌است آرزومندیم که برادران مصری‌ما به اهمیت موقع وبفرصتی که‌دست روزکار فراهم ساخته است پی‌برده گول وعده های بی پایان بریتانیا را که مکررا به هندوستان ــ ایرلاند وبه خود مصریان داده است نخورند وتا استقلال خودشان را بدست نیاورند ازپا ننشینند .

***

از خرسندیهای ما در امسال آنکه یکی از برادران ما که در زمانهای پیش نگارندگی میکرد ولی سپس بژمردگی بازش داشته کمتر بنگارش برمیخاست عهده‌دار شده که آن بخش از پیمان‌را ایشان انجام دهد و اینست که‌از همین شماره‌بکار آغاز کرده چون خود ایشان نمیخواهند نامشان برده شود مانیز نام نمیبریم ولی از سپاس گزاری خودداری نمی‌نمائیم .

امیدواریم در سایه کوشش این دوست گرامی این بخش پیمان بهترین بخش آن خواهد بود وخوانندگان بهره بسیار خواهند برداشت . بویژه که روز بروز کشاکش‌های اروپا‌بهمتر میگردد وتوجه‌همگی بدانسوی برگشته‌است

پیمان

پوزش و آگاهی

۱ ـ در این شماره برای پرسش و پاسخ جا نمانده کسانی که پرسشهایی کرده اند پاسخها را در شماره های آینده منتظر باشند .

۲ ـ کسانیکه پول خودرا تااین تاریخ پرداخته اند یکجلد از کتابهای آقای کسروی‌رامجانی حق دارند بخواهند خواهشمندیم هر کتابی را میخواهند خبر بدهند تابرایشان فرستاده شود .

کتابهای آقای کسروی که اداره پیمان دارد و می تواند برای خواستاران بفرستد اینهاست :

کتاب	بخش	بها
۱ ـ شهریاران گمنام	بخش یکم	۵ ریال
۲ ـ »	بخش دوم	» »
۳ ـ »	بخش سوم	۳ر۵ »
۴ ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان		۷ »
۵ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان	بخش یکم	۸ »
۶ ـ آیین	بخش یکم	۴ »
۷ ـ »	بخش دوم	۴ »
۸ ـ نامهای شهرها ودیه ها	دفتر دوم	۱ر۵ »
۹ ـ قانون دادگری		۳ »

این کتابها را فروش نیز می کنیم .



بهای مهنامه

یکساله	٤٠ ریال
ششماهه	٢٠ «
شاگردان دبستانها ودبیرستانها یکساله	٣٠ «
طلاب مدارس قدیمه «	٢٠ «
شهرهای بیرون ایران	١٥شلنك

از سال دوم چند دوره باز مانده دوره‌ای ٤٠ ریال فروش میرسد
ازسال یکم تنها ششماهه نخست بازمانده‌جلدی ٥ریال فروش می‌شود

یاد آوری

از شماره دهم پارسال هشت صفحه کسر بوده . اخیراً آن‌هشت صفحه‌را بمعرض نشر آورده‌ایم . کسانیکه خواستار باشند درتبریز از کتابخانه سروش ودر عراق از تجارتخانه آقای پارسا و در تهران و دیگر جاها از اداره پیمان خواستار شوند .

آگاهی

تاریخ هیجده ساله آذربایجان که بخش یکم آن همراه‌شماره‌های سال دوم چاپ می شد جداگانه نیز چاپ شده جلدی هشت ریال در کتابخانه های طهران وخاور و خاقانی بفروش می رسد ـ در تبریز کتابخانه سروش واداره توزیع جراید ـ در رشت مغازه یك کلام

